

# نقش انقلابی طبقه کارگر



## ۱- نتایج يك انحراف

انحطاط بورژوا تاجیک دولت شوروی و افتادن قدرت دولتی در آنجا بدست يك قشر بورژواکرات، بخانه قشری که دارای حاکم اقتصادی - و در نتیجه سیاسی - جدا از طبقه کارگر بود، انحطاط شدن انقلابی بلشویزم را در توری و محل به همراه داشت. با تسلط "شوری" سوسیالیست در یک کشور در بین الملل سوم وظیفه طبقه کارگر در سطح جهانی، یعنی انقلاب در کشور خود شد. دفاع از بورژوازی سکو در مقابل امپریالیسم تبدیل شد. احزاب کمونیست از پیشگامان انقلاب جهانی به قزاقان، مزاران شوروی و آنزار سیاسی دیپلماتی سکو تبدیل گشتند، و وظیفه شان [عالم فشار بر دولت ملی خود برای تسویه دیپلماتی سکو شد. در چنین شرایطی بهترین عاملی که در توری و محل بکناری نهاد، شد نقش سیاسی طبقه کارگر در انقلاب بود. در واقع این نقش سیاسی از آنجا نتیجه می شود که طبقه کارگر تنها طبقه ایست که میتواند انقلاب را تا آخر جلو ببرد، ولی نتیجه سیاست سوسیالیسم در یک کشور فقط زائد دانستن تا آخر رساندن انقلاب بود. انقلاب قرار بود در اثر سابقه اقتصادی بین "سیستم سوسیالیستی" شوروی و امپریالیسم واضح شدن در یکی برتری "سیستم سوسیالیستی" برود. های وسیع مردم و در نتیجه گریختن آنها به سوسیالیسم پیروزی بود. این بکنار گذاشتن نقش سیاسی و مستقل طبقه کارگر خود را در سطح سیاسی در فرمولهای مختلف سازش طبقاتی خلاصه کرد، که فرم مشخص آن برای کشورهای مستعمره و شبه-مستعمره، در واقع بازگشت به توری منشویکی انقلاب مرحله ای بود. بنا بر این توری از آنجا که در کشورهای عقب مانده انقلاب پیروزی - دیکتاتوری (که در کشورهای مستعمره و شبه مستعمره فرم انقلاب شد امپریالیستی - شد فلشودالی بخود می گزید) هنوز به پیروزی نرسیده است، و از طرف دیگر انقلاب سوسیالیستی هم فقط بعد از پیروزی کامل انقلاب پیروزی دیکتاتوری امکان دارد، پس این کشورها در مرحله گذار از انقلاب دیکتاتوری هستند. ولی نه انقلاب دیکتاتوری از نوع سابق (صرفاً ضد فئودالی) بلکه انقلاب دیکتاتوری از نوع نوین، یعنی - ضد امپریالیستی و ضد فئودالی. نتیجه سیاسی این توری تر از تضاد طبقات بود. یعنی از آنجا که انقلاب پیروزی دیکتاتوری است، و در نتیجه

بورژوازی، که نوع امپریالیسم (و فئودالیسم) مانند هر طبقه دیگری بشر دوش سنگینی میکند، در آن نقش صدها دارد، انقلاب باید توسط بلوک چهار طبقه، یعنی کارگران، دهقانان، خود، بورژوازی پیروزی ملی انجام گیرد. بدین ترتیب در هر مرحله رشد جازرات کارگری و دفاع از حقوق کارگران تابع حفظ ائتلاف با طبقات استوارتر بود. البته استالین گاهی پارا از اینکه فراموشی نماید. و انقلاب به مرحله ای را مطرح میکرد، یعنی بین مرحله ضد امپریالیستی و ضد فئودالی هم فرق میگذشت و بارها تذکره شد که انقلاب ابتدا در اقتصاد با فئودالی ها و بر ضد امپریالیسم انجام میشود. فقط بعد از برانداختن کامل نفوذ امپریالیسم است که بلوک چهار طبقه انقلاب دیکتاتوری ضد فئودالی را میگیرد خواهد کرد. در مرحله سوم بعد از پیروزی کامل انقلاب دیکتاتوری

کارگران و دهقانان فقیر میتوانند انقلاب سوسیالیستی را شروع کنند. در مقابل این توری خط (که محصول سابقه انحطاط دولت شوروی بود و ریشه اش در ملاحظاتی توری که انقلابی بلکه تراواشات فکری یک قشر بورژواکرات، ناشی از غریز سیاسی شان برای دفاع از حقوق خود و حفظ اوضاع موجود بود) توری انقلاب مداوم، که بهترین دفاعش توتوتکی بود بر این تکیه میگذشت که نوع امپریالیسم، یک نوع فئودالی نیست که از خارج بر تمام طبقات ملت بطور مساوی فشار میآورد، بلکه نوع امپریالیسم، که با سخنان سرمایه خالی بورژوازی بوسی را بخود وابسته کرده، از طریق همین بورژوازی و همین طبقه فئودالی از این مردم فشار وارد میآورد، حتی نیروی نظامی بورژوازی از طریق سرمایه امپریالیستی تأمین میشود. و بر این اساس توری انقلاب مداوم تساهل می کرد که تصور اینکه امپریالیسم، بطور کلی همه طبقات جامعه را از خارج بهم پیوند میدهد، اشتباه و مشتتاک و مهلتی است. و بنا بر این انقلابی بر ضد امپریالیسم بویچوجه افتراق طبقاتی و جازرات طبقاتی را از سیستم نمیرد. بلکه این جایزه بورژوازی را (ظهور ایجاد منافعی که با امپریالیسم دارد) به امپریالیسم بیشتر بدهد، بلکه تنها به خود رجعتش. و بر این اساس نه تنها نیروی اصلی، بلکه استوار و رهبری جازرات ضد امپریالیستی را باید خود های رجعتش در رأس آنها طبقه کارگر بعهده بگیرد. بنابراین طبقه کارگر و حزب او بر

کسانی که سیاست بلوک چهار طبقه ایجاد میکند ، باید استقلال کامل  
و بی چون و چرای خود را حفظ کنند و رهبری و ابتکار عمل را در پیشبرد  
مناخ طبقه کارگر در دست بگیرند .

در مبارزه شدید خاندانهای که بورژوازی مکتوبه ثوری انقلاب  
بداوم ایجاد داد ، استالین کار را بدینجا کشاند که اصولاً وجود حزب  
طبقه کارگر را ضروری ندانست و گفت ، بلوک ضد امپریالیستی  
انقلابی باید فرم یک حزب واحد کارگری - دهقانی که حول یک پلاکفرم  
یاقه شکل شده است را بخود بگیرد ، اگرچه این همیشه ضروری  
نیست . " و به کمونیست های شرقی نصیحت میکرد که " کمونیست ها  
باید از سیاست جبهه واحد ملی ... به سیاست بلوک انقلابی بسوس  
کارگران و خرد و بیوزاری بروند . در این کشورها این بلوک میتواند  
شکل یک حزب واحد ، یک حزب کارگری - دهقانی ، مانند کومین تانگ  
را بخود بگیرد . " (استالین ، مسائل لنینیستی)

از این نقل قول معلوم واضح است که آنچه در اینجا تحت عنوان  
حزب کارگری - دهقانی آورده شده ، نه تنها یک مفهوم تشکیلاتی ارتجاعی  
است بلکه برپسینی است برای حقوق جلوه دادن احزاب و تشکیلات  
بیوزاری بوسیله (مانند کومینتانت) و توجه بسخت بلوک چهار طبقه با آنها  
حول یک برنامه واحد (که جز برنامه بیوزاری چه میتواند باشد) ، که  
وجود آن دیگر حزب طبقه کارگر را هم فرض و ضروری میسازد . یعنی  
انحلال لنینیسم\* در صفحات بعدی خواهیم دید که استالین سیاست های  
آموزی هم در سطح چیزی از این سیاست جلوه نمیداد و نخواهد رفت ،  
ولی قبل از آن به بررسی نتایج عملی و تاریخی این سیاست در انقلاب -  
های قرن بیستم میپردازیم .

انقلاب دوم چین (۲۷-۱۹۲۵) یکی از آتشهای بود که  
این ثوری و استراتژی را به یقین آزمایش گذاشت و روشنگری کامل آنرا  
ثابت کرد .

انقلاب دوم چین مابود جنگ جهانی اول بود . نقطه شروع آن  
بسج پرشور و ضد امپریالیستی دانشجویان و استادان دانشگاه بود ،  
در جنبشی که به " جنبش چهارم ماه " معروف شد . این جنبش  
بر طبقه پیمان و رسانی صورت گرفت . در آن دوران جنگ با پات رنشد  
قابل توجهی در چین گشود که در فاصله ۱۹۲۲-۱۹۱۵ به  
افزایش و تسلیم کارگری کارگران صنعتی انجامید ، در همان دوران  
حدود ۲۰۰،۰۰۰ نفر برای کار فرم فراهسه فرستاده شدند و هنگام  
بازگشت گنجینه ای از تجارب و آموخته های جنبش کارگری آنها را بسیاری  
کارگران پارمغان آوردند . جنبش صنعت کارگران که در سال ۱۹۱۷  
شروع شده بود بزودی به " جنبش چهارم ماه " پیوست و احصایات  
زیادی در شانگهای و سایر شهرها سازمان داد .  
تحت تأثیر پیروزی شوگوند انقلاب اکثر بسیاری از رهبران " جنبش  
چهارم ماه " مارکسیست شدند و ۵۰ نفر آنها در سال ۱۹۲۱ حزب  
کمونیست چین را پایه گذاری کردند . در همان دوران کومینتانتگ ،  
ارگان سیاسی بیوزاری و فوئودال های چین ، که بعد از عدم موفقیت  
انقلاب ۱۹۱۱ بحال پوسیدن در ریحی افتاده بود ، برای اینکه کاملاً  
از جنبش عقب بیفتد تغییر سمت گیری بچپ داد ، رشد دوساره ای  
یافت .

سکون فترات جنبش انقلابی طبقه کارگر بود که دهقانان را هم به  
جنبش کشید . در سال ۱۹۲۲ در هنگ کنگ باراند آران احصاب عظیمی  
را شروع کردند ، که با پیروزی پایان گرفت و اسامه ارگان انگلیسی مجبور  
به قبول اضافه حقوق درخواستی شدند . تحت رهبری احصابین پیروز  
بعد اولین کنگره سراسری اتحادیه ها تشکیل شد . ۳۰،۰۰۰ کارگر  
در این کنگره شرکت کردند . جنبش کارگری با سرعت بیسابقه ای در حال  
بسط بود . در روز اول ماه مه سال ۱۹۲۲ صد هزار نفر کارگر در خیابان  
پان های شانگهای و تقریباً دویزبر آن در خیابانهای کانگون رژه رفتند  
و طغیوم حکومت نظامی پرچم سرخ را بر فراز شهر باهتزاز در آوردند .  
جنبش دهقانی همراه با جنبش کارگری رو برتشد گذاشت و در سال  
۱۹۲۳ در حوالی کانگون اجتماعات انقلابی دهقانین بس شماری شروع  
برشد کردند .

در همین زمان بود که شائوین کمونیست ثوری ، که از تر انقلاب  
مرحله ای الهام میگرفتند ، بدون توجه به جزایات توتسکی و تانگ او بر  
تقوم حفظ استقلال طبقه کارگر و طغیوم میل رهبری حزب کمونیست  
چین ، حزب کمونیست چین را مجبور کردند که با کومینتانت انقلاب کرده ،

وارد کومینتانت شوند و تحت انضباط تشکیلاتی آن قرار بگیرند . و دلخیزی  
که برای اینکارین آلوده بد این بود که کومینتانت از ترکیب یک جنبش  
کارگری - دهقانی برخوردار است . در ژانویه سال ۱۹۲۶ در چهارم -  
همین کنگره حزب بلشویک کومینتانت بطور زنده به بلوک چهار طبقه  
تشیخین داده شده و پیشینی شد که کومینتانت " ارگان تبلیغاتی  
امپریالیستها را در آنها خدمت خواهد ساخت . "

ولی در همان زمان جازایات اجتناب ناپذیر طبقه ای کارگسوسان و  
دهقانان را از احزاب و سازمان های بیوزاری دورتر و دورتر می ساخت .  
حزب کمونیست از ژانویه تا ماه مه ۱۹۲۵ از ۱۰۰،۰۰۰ انفریه ۱۰،۰۰۰ نفر  
رشد کرد . در آوریل سال ۱۹۲۵ کارگران شانگهای بر نرجه کارخانه -  
های ژاپنی دست با خصایه زدند . سازمان آمریکایی و انگلیسی احصاب  
های کارگران را متلومه بستند . در جواب بان کارگران در اول ماه ژوئن  
اطلام احصاب صوبی کردند . داده این احصابها به سایر نقاط چین  
و بر طبقه کارفرمایان چین هم کشیده شد . ۱۲۵ احصاب با شرکتیست  
۴۰۰،۰۰۰ نفر رخ داد . این جنبش بسوس احصابین در فاصله یوسن  
۱۹ ژوئن تا ۱۰ اکتبر به یک احصاب صوبی در هنگ کنگ و چین بسوس  
کالا های انگلیسی در کانگون انجامید .

جواب چنان گایچک با این برخاست انقلابی یک کور شد . در کومینتانت  
بود . آواز کمونیست ها خواست که مبارزه برای مایه کمونیستی را در  
داخل " حزب " تقویت کنند ، از مایه سون مات بسون ابتداء میکنند ولیست  
اساسی اظهارشان را هم به اولد بند . به یقین اداره چهارم طبقه  
بر طبقه ثلوه های شانگهای ملاحظاتی تمام کرد و کمال در کومینتانت  
را کرد . استالین حزب کمونیست چین را مجبور کرد که این شرایط  
را قبول کند . سپس چنان گایچک احصاب مهم حزب کمونیست چین را یکی  
یکی از پست های شان برکنار کرد . در ۲۹ ژوئیه چنان گایچک در کانگون  
حکومت نظامی اطلام کرد . کمی بعد از این دفتر سیاسی حزب کمونیست  
ثوری و کومینتانت به کمپتین را ، بعنوان یک عضو سخبات کمونیست  
کرد . تنها کسی که رأی مخالف به این تصمیم داد عوضکی بود .

همراه با شروع حرکت قوای چان گایچک بشمال جنبش انقلابی  
باز هم بیشتر بالا گرفت . در همان تعداد احصاب اصاده هسنتا از  
۶۰،۰۰۰ نفر به ۱۵۰،۰۰۰ رسید . در یوجوان این تعداد بسوس  
۲۰۰،۰۰۰ رسید . در عرض همین مدت حزب کمونیست توانسته بسوس  
حدود ۶۰۰،۰۰۰ نفر کارگر را در شانگهای بسج کند . و در یوگومین  
بود که بتواند دسخور احصاب صوبی صادر کند ، و در ۲۲-۲۱ مارس  
در شانگهای کارگران در یک تمام پیروزیدانه شهر را تحت سلطنت  
تقریباً کامل خود درآوردند . برای مدت ۲۱ روز قبل از ورود چنان گای  
چک به شانگهای یک " حکومت خلقی " با اکثریت کمونیست در شهر  
برقرار شده . بسوس ، یعنی قدرت دولتی عملاً در دست کارگران بسوس .  
در چنین شرایطی که قدرت عملاً در دست کارگران بود و بخانه پیمان  
عینی بر ارتش کومینتانت جنگ انداخته بود ، و یک لشکر آن ، بر رهبری  
سایر اشعاب کرده ، خود را به شانگهای رسانیده . و به کارگران  
پیوسته بود ، و هشیرم همداری که سایوبه حزب کمونیست داد . جلی  
براینگه چنان گای چک در حال اداره کرد تا است ، رهبران حسرتیست  
کمونیست اطلام کردند که کارگران باید برای رفتن به پیشواز رهبر خود  
چنان گایچک خود را آماده کنند .

مدتی بعد چنان گایچک وارد شانگهای شده و حزب کمونیست  
به او بعنوان یک قهرمان شی خوش آمد گفت . با این ترتیب بود که  
چنان گایچک توانست کورهای خود را بر طبقه کارگران اداره بیهند .  
در ۱۲ آوریل ۱۹۲۷ سازمان کومینتانت تمام ارگان اصاده به حسی  
کارگری ، مراکز کمونیست ها و کمیته احصابها و دفاتر روزنامه ها را  
اشغال کردند . کمی بعد تم مطالب ملاحظت کارگران چنان کسفاپی از کار  
گران شانگهای ، که حزب کمونیست آنچنان خلق سلاح شان کرده بسوس ،  
صورت گرفت که داده آن فقط با کسفا ۱۶۶۵ در آندونزی قابل ملاحظه  
است . با آن کسفا رو ، ریش کن کردن پیشگان انقلاب ، انقلاب دوم  
چین بسجک سپرده شد .

این برآید همواره و یوسن استقامت نسجه اجتناب ناپذیر سخبات  
سازشی طبقه ای بود است . رهبران بعدی انقلاب چین ایسین دورین را  
بخاطر سپردند .

ولی استالین قادر بدرس گرفتن از این اشتباهات نبود چسوسون  
" اشتباهات " آواز جای همداری آب میخورند و پایه مایه شان درین

بود. بعد از یک روزگار عاویز، چه افراطی (سخت دوره سوم) کنه در عین العمل به نتایج فضاحت بار سیاست سازانکارانه خلق ناچاراً اتفاق شد. همچنین باید بگره‌های سیاست‌ها را، بر مبنای سازگاران-ه، تحت عنوان "جهه خلقی ضدفاشیستی" اتخاذ کرد. درباره نتایج این سیاست می‌توان کتابی نوشت، و غمگت سازگاران-ه غنسی آن باعث بریدن بسیاری از احزاب کمونیستی سختی، که تحت فشارند به مبارزه طبقاتی بودند، از استراتژی جهه خلقی کمترین در عمل شد (صبر، مانو، هوشی من)، ولی از طرف دیگر اولین قیامی این سیاست انقلاب اسپانیا بود که علاوه بر جنبی در سبب گذاشته و به فرانکو تقدیم گشت.

این سیاست‌های غیر انقلابی و ضد انقلابی و "دیپلماتیک"، باعث نفوذ زیاد کمترین در جنبش کارگری جهانی باعث چنان افشاشی توریکی در حقیقی القای جاززه طبقاتی گشت که آثار آن را هنوز در همه جناح می‌شود دید. بریدن خلقی چند حزب کمونیست از استراتژی کمترین، تأثیر بر این افشاشی نداشت، بلکه خود بر آن افزود. یعنی در طبقه عملت افکار و وابستگی زیاد این احزاب بر کمترین هیچکدام اشان توری-هائی که آشکارا یا غط جهه خلقی در تضاد باشد فروله نگرددند و بریدن آنها در عین از استراتژی جهه خلقی در توری حساسی نظامی، محافظ و پادرمی، که در را برای هر نتیجه ای باز می-گذاشت، منعکس شد. بنابراین وقتی این بریدن خلقی از استراتژی کرکشین به نتیجه حتمی خود، یعنی اشعاب خلقی و در مرحله ای دشمن آشکار رسید، و این توری‌ها به ترقی آونوسی پیدا کردند، نه تنها سبب آن که استالینیزم بر پیش‌های جنبش کارگری انداخته بود بر نداشتند، بلکه آن کار را دشوارتر ساختند. مخصوصاً گشته این توری‌ها هم خود، به طریقی شبهه استعطاق بورژواک جامعه به شیوه توری، وارد فراموشی از انحطاط شدند و آشکارا تا طبیعی غنسیاً ضد انقلابی (که ضد این سیاست شناختن شاه یک مورد است) به پیش رفتند. این توری‌ها را بعداً بررسی می‌کنیم.

بشه تئوریک این انحراف ایدئولوژیک، که در واقع تشویک‌ها پایه گذارش بود، در آنجاست که بجای تأکید (دیالکتیک) طوسی جاززه طبقاتی که در جامعه در جریان است به مفهوم دکواتیک و میرد از مرحله انقلاب و تکالیف انقلابی را فراموش کند و به اسم مرحله دکواتیک انقلاب تمام طبقاتی را که خواهان پیشی حقیقی دکواتیک هستند در یک قالب می‌ریزد و در یک جهه واحد و تحت یک برنام واحد قرار می‌دهد. این را نمی‌فهمد که حقوق دکواتیک یک چیز واحد را تعیین نیست بلکه ماهیت، تعداد و معنی آن برای طبقه مختلف فرق می‌کند. حقوق دکواتیک که طبقه کارگر خواستار است، همانطور که خواهیم دید از زمین تا آسمان با حقوق دکواتیک کسه بورژوازی می‌خواهد فرق دارد. برقرار شدن رستخواهای محلی، در چارچوب دولت تزاری برای کنترل برخی امور محلی، بوسی احقاق حقیقی دکواتیک بود. خدمت کردن حکومت تزاری، آزاد کردن زندانیان سیاسی، موجود آوردن آزادی بیان و مطبوعات و غیره، ایجاد کنترل کارگران بر تولید، تشکیل کمیون های سلاح کارگری و شوراهای کارگری برای دفاع از این حقوق بدست آمد، و کنترل مستقیم بر بورژوازی و حل ریشه ای مسأله ماری، هم نوعی دیگر از احقاق حقوق دکواتیک نبود. در انقلاب فرانسه بورژوازی فقط خواستار حق رای مساوی با روحانیون و اشراف در پارلمان حلفاتی بود. وقتی این را گرفت حاضر به پیشروی بیشتر نبود. این اقتدار مختلف خرده بورژوا بود که با تکیه بر این تین نوع های مردم فرانسه (که در کون پاریس متشکل بودند) بسا جاززه شدیدنشان انتخاب کواسیون را تحمل کردند. بعد از تشکیل کواسیون اصلاحات دکواتیک ضد فئودالی شروع شد. ولی نباید گمان جناح برهت خرده بورژوازی، گیروند پست‌ها هم خواست‌های دکواتیکشان جدودی داشت و این حدود با معدوم کردن کامل فئودالیزم در تضاد بود. برای پیشبرد واقعی امر دکواتیک را کمترین‌ها (کسه نباید) اقتدار پائین خرده بورژوازی بودند. بر همین ریشه‌ها بسیار گشت زدند که نتیجه اش کشش دانستن، رهبر گیروند پست‌ها، و آغاز "حکومت توری" انقلابی بود.

پس واحد کردن برنامه دکواتیک طبقه کارگر و بورژوازی و اقتدار بینابینی برای تمامی یک مرحله تاریخی، یعنی تقابل دادن خواست‌های دکواتیک به حلقی که بورژوازی خواستار است، که الحقیق

ناچیزند. ماهیت ضد انقلابی این مفهوم، به آشکارترین وجهی در انقلاب اسپانیا ظاهر شد. در اینجا حقوق دکواتیک، توسط نمایندگان جهه خلقی (که ائتلاف طبقه کارگری "بورژوازی دکواتیک" بود و کمترین کمونیست هم در آن شرکت داشت) تبدیل شد به دفاع از جمهوری دکواتیک، بدون حل مسأله ارضی، بدون حل مسأله خود مختاری طن-ها و ستم طن، بدون برداشتن کوچکترین قدمی در راه حل مسائل خلق مستعمرات اسپانیا، و بدون حل هیچ مسأله دکواتیک دیگر. این بود برنامه دکواتیک واحد، که خصمی ندارد راه را بسرای پیروی فراوان آماده کرد. انقلاب اسپانیا از این نظر از انقلاب دومین هم آموزنده تر است.

دومین مسأله ای که این مفهوم نمی‌فهمد اینست که در مقابل خواست‌های دکواتیک طبقه کارگر، که غیرمحل رهبران ناگهنگ مطرح خواهد شد، بورژوازی ناچاراً عقب خواهد زد. با ضد انقلاب دست‌بندی خواهد کرد. و انقلاب را شکست خواهد کشید (مفسد-های شخصی آن چین و اسپانیا)، و اگر طبقه کارگر مستقل متشکل نشده باشد و ارتش و نهاد های حکومتی خود را بپوشد نیاورد، باشد، بخون کشیده می‌شدن تاگزیر خواهد بود.

سوماً این مفهوم در سبب بزرگ تمام انقلاب‌های قرن بیستم، و در رأس آنها انقلاب اکبر، یعنی توری انقلاب، مداوم را نمی‌فهمد، که اصولاً در صراحت این مفهوم، بواسطه رابطه نزدیک بورژوازی با فئودالیزم و امپریالیزم و ضعف مادی، عددی و ایدئولوژیک بورژوازی "خلق" از یک طرف و رشد پرولتاریای صنعتی از طرف دیگر، بورژوازی قادر به کنترل انقلابی می‌جهد از تکالیف دکواتیک نیست. انقلابی از این لحاظ کسه در برخی موارد، باعث تحولات درونی امپریالیزم و احتیاجاتش بورژوازی بود، می‌تواند با پیشینش مستقیم امپریالیزم، دست به برکتی "اصلاحات" با استقلال دکواتیک بزند و در سطح سیاسی فقط طبقه کارگر است که کلید حل این مسائل را در دست دارد. (با حذف شدن بورژوازی و قبول این اصل مارکسیستی که خرده بورژوازی راه حل سیاسی نتواند بدهد این واضح است.)

فهمیدن این سه موضوع و طرح کردن توری غیر مارکسیستی انقلاب مرحله ای، همانطور که گفتیم، گذشته از شکست‌های تاریخی ای که به بار آورده، باعث ایجاد افشاشی توری در اصول توری انقلابی مفهوم جاززه طبقاتی و وظایف انقلابی کمونیست‌ها نیز شده است. برای روشن کردن این افشاشات و نشان دادن تفاوت آنها با روش‌های ابتدا افشاشات مانو بر توری انقلابی را، که همانطور که گفتیم غمگت سرراً بر این افشاشات افزود، بررسی می‌کنیم.

## ۲- مفهوم تضاد و ظهور اپورتونیزم جدید در جنبش

انقلاب سوم چین، مانند انقلاب دوم، مولود جنگ جهانی بود. یعنی پایه آن رشد جنگ چریکی دهقانان (مخصوصاً دهقانان فقیر) بود که در طبقه با مهاجمین ناپیشت زاپی موجود آمد. ولی آجبار حزب از "اشعاعات" خود در دوران انقلاب دوم بر حذر ماند. یعنی درست است که تاواناً خط مش جهانی جهه خلقی با "بورژوازی دکواتیک" استالین را پذیرفته بود و بزاسان آن با چنان کالیجیکت بمواظفتهائی هم رسیده بود. وحی برای پیش‌گامی از ترسیدن بورژوازی و فئودالها اصلاحات ارضی را که خود دهقانان شروع کرده بودند جوفور کرد ولی برعکس دوران انقلاب دوم چین تاوان بهیچوجه خود را از لحاظ تشکیلاتی یا نظامی یا استراتژیک تابع کمونیست‌گ کرد. بلکه سوا سیاست او بر اساس استقلال کامل حزب و خط مش مستقل آن از کمونیست و جاززه و جنگ نظامی با کمونیست‌گ برای حفظ این استقلال بود. در واقع جهه واحد مانو هیچ شانهائی به جهه خلقی استالین نداشت و یک جهه ضد امپریالیستی بود که در آن اولاً حزب کمونیست استقلال کامل خود را حفظ میکرد و تاواناً در آن جاززه طبقاتی تحت اشعاع احاد با بورژوازی و فئودالهای "خرقی" قرار نمی‌گرفت. یعنی اولاً خط

۴ برای مطالعه بیشتر آن خواننده را بکتاب بی نظیر Felix Morrow Revolution and Counter-Revolution in Spain

میتوانست و بیفکاست مسائل را مطرح کند که آشکارا با استراتژی کمپین در تضاد باشد، گوری هائی که او در رابطه با جمعیت این انقلاب داد بیشتر بعلت فریبندگی و عصبیه این تجربیات را دارند تا گوری [البته اینجا مقصود دقیقاً گوریهای او مانند گوری انقلاب دگرگانه نبود و مفهوم تضاد است، و نه نوشته های نظامی استراتژی-یکش] و بهین دلیل همه شان از لحاظ منطقی متناقض و ناروشنند و از لحاظ نتایج منطقی که میشود از آنها گرفت، بغلت ناروشنی و دو پهلو (یا چند پهلو) بودنشان میتوان هم انقلابی ترین و هم ارتجاعی ترین نتایج را از آنها گرفت. بی شخصیت مفهوم تضاد که راه را برای مرجور سمانی که دلتان میخواهد تاز میگذارد و ذیلاً آنرا بررسی میکند\*

اساساً مفهوم دو پهلو بودن مفهوم مافوق تضاد در اینست که مقصود از خود تضاد در این گوری دقیقاً روشن نیست، و همین ناروشنی باعث میشود که از همان اول گوری بر مانی سستی قرار بگیرد. اگر به رساله معروف مافوق در مورد تضاد دقت کنیم می بینیم که بعد از آوردن چند نقل قول از لنین درباره دیالکتیک و تخریق آن با طبع غیرکلمه نقل قولهایی که بهیچوجه مفهوم خود تضاد در جامعه را روشن میکنند، یکمرتبه به بررسی خواص تضادها و گرفتن نتایج منطقی پرداخته. ولی خائلهائی که در طول توضیحات خود مافوق روشن میکنند که گویا خودش هم ایند روشنی از اینکه تضادهای ریشه ای جامعه چه هستند و در کجا باید آنها را جستجو کرد ندارد. در اینجا بعد آوردن دو مثال اکتفا می کنیم\*

"تضاد هائی کلاً متفاوت را با روشهای کلاً متفاوت میتوان حل کرد. مثلاً تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی با روش انقلاب سوسیالیستی و تضاد بین توده های وسیع مردم و سیستم فئودالی با روش انقلاب دگرگانه حل میشود."

اینطور مطرح کردن سالها تضاد در جوامع فئودالی، و انقلاب دگرگانه یعنی تفهیم تضاد های ریشه ای که باعث انقلاب دگرگانه شده، و سرپوش گذاشتن بر این تضاد. در واقع نقش ضد انقلاب دگرگانه کلاسیک حل تضاد بین رشد روزافزون سرمایه داری و زنجیرها که روابط تولیدی فئودالی بر ریشه آن گذاشته بودند بود. بدون رشد سرمایه داری و حادث شدن تضاد آن با روابط فئودالی حل تضاد بین "توده مردم و سیستم فئودالی" امکان نداشت. و بعلاوه پیروزی انقلابهای دگرگانه کلاسیک را نمیتوان مستقیماً پیروزی برای توده مردم بحساب آورد. توده های وسیعی از مردم در دوران حیات خود اصولاً تکی از این انقلابها میکنند. مارکس در اینمورد میگوید:

"بورژوازی... برای رسیدن به هدفهای سیاسی خود مجبور است تمام طبقه کارگر را بحرکت درآورد و بعلاوه تا حرتی قادر با ینکار هم هست. بنابراین در این مرحله پرولتاریا با دشمنان خود تصحیکد بلکه با دشمنان دشمنانش یعنی با بقایای سلطنت حلقه، زمینسنداری و بورژوازی غرضمنشی، و خرده بورژوازی میجنگد. بنابراین تمامی جنبش تا پیش در دست های بورژوازی محرک میشود. همه پیروزی حاصل، پیروزی است برای بورژوازی." [حالیست کمونیست]

و از طرف دیگر در شرایطی که بورژوازی قادر بچنین کاری نباشد حل باسطلح تضاد "بین توده مردم و سیستم فئودالی" با انقلاب دگرگانه امکان پذیر نیست. مثلاً در روسیه برای حل این "تضاد" و حلش حل سالها ارضی انقلاب اکثریت لازم آمد که یک انقلاب سوسیالیستی بود.

یعنی آن عامل ریشه ای که در اینجا مطرح است تضاد بین بورژوازی تولیدی در حال انکشاف (که طبقه کارگر هم جزئی از آنست) و روابط تولیدی است که در دوران انقلابهای کلاسیک بورژوازی دگرگانه کلاسیک اروپا (روابط فئودالی بودند ولی در دوران امپریالیزم در کشورهای عقب مانده ترکیب از روابط پشما سرمایه داری (مثلاً فئودالی) و سرمایه داری هستند [که البته در دوران اخیر رژیم روابط پانفیس شده از دوران پشما سرمایه داری خیلی کمر شده]، برای حل این تضاد، همانطور که دیدیم طبقات مختلف خواست های دگرگانه مختلفی دارند (طبقه کارگر عمیق ترین و بورژوازی سطحی ترین حقوق دگرگانه را میخواهند و خرده بورژوازی میانیست است)؛ اکثر رژیم بورژوازی در جامعه تقبیر باقید که نتواند کنترل و رهبری جنبش دگرگانه را در دست گرفته و بدون ترس از فشار طبقات پائین آنرا تا آخر برساند، آنچه از انقلاب

حاصل میشود معدوم کردن حقوق ظالمانه فئودالها و سیستم فئودالیسی [مثلاً آنهاائی که بر بورژوازی حمله جسته ما] خواهد بود. یعنی کسی برضی حقوق دگرگانه برای مردم. در اینصورت میتوان گفت انقلاب دگرگانه بوده. ولی اگر بورژوازی نتواند اینکار را بکند طبقه کارگر باید رهبری جنبش دگرگانه را در دست بگیرد و در اینصورت دیکتاتوری ندارد. در هر صورت مردم در حقوق فئودالها باقیست، و تابع حقیقتی ظالمانه را که حق استثمار کارگر هم جزئی از آنست. از همین خواستها برد. دگرگانه را بعد نهائش خواهد رساند. و بقول لنین دگرگانه وقتی باندهای خود ترمسد میشود سوسیالیزم. در اینصورت انقلاب دیگر انقلاب دگرگانه نخواهد بود. از انقلاب دگرگانه فرا خواهد روید. و در روش و تکالیف انقلاب سوسیالیستی خواهد بود.

پس در واقع اشکال عدله مفهوم بالا از تضاد در اینست که آنچه که مافوق تضاد بین خلق و فئودالیزم میداند مجموعه است از تضاد های متفاوتی که طبقات مختلف با سیستم فئودال موجود در اجتماع دارند و برای حل آنها، بقول خود مافوق روشهای کلاً متفاوت لازم است. در بعد مافوق به سبب این مثال می پردازد، و با انکار روش کمونیستی مافوق تضاد را کاملاً آشکار می کند. مافوق اینطور ادامه میدهد:

"در روسیه تفاوت اساسی بین تضادهائی که انقلاب فوریه حل کرد و تضادهائی که انقلاب اکثر حل کرد وجود داشت."

اینطور مطرح کردن سالها یعنی تفهیم تضادها و انقلاب روسیه دقیقاً چون انقلاب فوریه نمی توانست و نتوانست هیچیک از تضادهای جامعه روسیه را حل کند انقلاب اکثر لازم آمد و به پیروزی رسید. سپس مافوق بر اساس چنین شالوده "سست و لیززانی" به سبب تضاد دادن دیالکتیک و بیان استنتاجات خود شرا از تضادهای جامعه و نتایج ناشی از آنها می پردازد و مفهوم تضاد عدله را مطرح می کند:

"در فراشد انکشاف هر چیز مرکب تضاد های زیادی وجود دارد و یکی از این تضادها ناچاراً تضاد عدله است که وجود و انکشاف وجود و انکشاف سایر تضادها را تعیین می کند، یا بر آنها تاثیر می گذارد. این تضاد حرفی است که مافوق در روش خود مافوق تضاد عدله میزند. اگر در نظر بگیریم که خود مفهوم تضاد در نوشته های مافوق چندان روشن نیست، آنوقت روشن می شود که این مفهوم چقدر نا روشن و با در خواست حتی اگر مفهوم خود تضاد هم روشن شود باز این تعریف تضاد عدله را دقیقاً روشن نمی کند. چون در واقع هر تضادی در جامعه می تواند بر هر تضاد دیگر تاثیر بگذارد یا آنرا تعیین کند. در بخش آخر این مقاله نتیان داده ایم که چگونه تضاد کار و سرمایه می تواند بر تضاد بین جناح های مختلف طبقه حاکم تاثیر بگذارد و بر تضاد اخیر با انکشاف تضاد کار و سرمایه شود. ولی همین وقایع اخیر در پرزغال مثال خوبی از آنست. در آنجا "تضاد" بین دو بخش از بورژوازی باعث کودتای اسپینولا شد که خود تاثیر زیادی بر جریزه کارگران گذاشت، حرکت آنرا تسهیل کرد. به جنبش نیروهای نظامی که خود پایه همان کودتای اول بود، تحریک بخشید. سپس باعث برخواستن سابقه ای در جریزه کارگران شد. که خود بر سه جنبش اول تک کرد. باعث سقوط اسپینولا شد. می بینیم که در اینجا تضاد بین کار و سرمایه و تضاد بین دو بخش از بورژوازی می تواند مظلماً بر یکدیگر تاثیر بگذارد و حتی نقش تعیین کننده در انکشاف یکدیگر داشته باشد، و بنابراین تعریف مافوق هر که ایشان می توانند تضاد عدله باشد."

همانطور که در بالا تذکر شدیم دقیقاً بعلت همین ناروشنی خود مفهوم تضاد و تضاد عدله است که میتوان از آن نتایج مختلفی از انقلاب تا حد در صد ارتجاعی استنتاج کرد. می توان باسم اینگونه تضاد عدله تضاد خلق با سوسیال امپریالیزم است با احزاب دیکتاتور-حقی افراتی بورژوازی بر ضد حزب کمونیست متحد شد و با قلمروست ما گاندیدی ای ریاست جمهوری شترک گذاشت (آنطور که بعضی از مافوق-نیست ها در پرزغال کردند) آیا می توان باسم اینکه تضاد عدله تضاد بین امپریالیزم و بورژوازی است در طبقه کارگر فعالیت کرد و آنرا به تسهیل

\* تازه همین را هم بورژوازی تا آخر نخواهد رساند چون منافعی در آن نیست. و در نتیجه درجه پیشرفت انقلاب بستگی با این خواهد داشت که طبقات دیگر تا چه حد حاضرند برای حقوق خود دستاورد سیاقی بکنند \*

نمود. انطور که بخش دیگری از مائولانسیجا کردند.

خود یا قادر بود اینکه چه نتیجه علمی و استراتژیک از سده بودن یک تفاد جدید گرفت نهاد صریح نیست (کلام خامیت اینس توری اینست که از آن هر نتیجه ای می شود گرفت) آنها چیزی که مائولانسیجا ذکر میکند اینست که با پیدا کردن تفاد سده صحتوان "تمام مسائل را بسادگی حل کرد". حالا چگونه صحتوان اینس تفاد سده را پیدا کرد - شاید باید یکی یکی تفادها را احضان نزد دید کدام بقیه را تحت تاثر قرار دهد یا تعین میکند - یا اینکه بعد از پیدا کردن آن چگونه صحتوان بقیه مسائل را بسادگی حل کرد، مسائلی است که مائولانسیجا یک کلمه هم در موردشان نینو - شته.

ولی آنچه بطور فنی در رساله مائولانسیجا است اینستکه با سده شدن یک تفاد بقیه تفادها فرض می شود و تمام افرادی (برای مائولانسیجا) اجتماعی اصولاً تفاد بین انسانهاست (که در یک طرف تفاد قرار دارند صحتوانند برای مبارزه برای حل تفاد چند شود.

"ولی همین الیزم جنگ جهانگزارانه ای را بر طبعه چون آغاز میکند تمام طبقات مختلف آن مجز برضی خیا نظارتان صحتوانند موقفا در یک جنگ ملی بر طبعه همین الیزم چند شده. در چنین مواقعی تفاد بین همین الیزم و کشور مورد نظر تفاد سده می شود.

و چند مثال دیگر شمه باین هم در رساله تفاد پیدا شود. می بینیم که از تقابل بالا صحتوان بطور غیر مستقیم نتیجه ای را که ذکر کردیم گرفت. ولی در هر صورت این نتیجه (نتیجه نتیجه علمی که میشود از رساله تفاد گرفت) با بعضی مخالفتی که مائولانسیجا رساله زده صحتوانند. مثلاً در جامعه سرمایه داری مائولانسیجا بین تولیدات و نیروی کار تفاد سده جداست. و بنا بر نتیجه فوقی برونقاریا باید تنها بخشی از جامعه سرمایه داری باشد که بر طبعه نیروی کار و نیروی نظامی نظام سرمایه داری مبارزه خواهد کرد، که آشکارا هجو است. پس می بینیم که "تئوری تفاد سده اصولاً منظور توجیه ساخته و پرداخته شده و نه برای گرفتن نتایج علمی و استراتژیک شش.

حالا واضح است که چرا معانی و سازمان های بی اصول و بی ترتیب سیاسی، که هدفشان بجز توجیه تئوریک مواضع و روشنگریشان چیز دیگری نیست از یک چنین تئوری یا در هوائی مانند مفهوم تفاد مائولانسیجا که به علاوه از شهرت جهانی هم برخوردار است و با اصطلاح پر اساس توجهیات یک انقلاب بیوزر هم فروخته شده، بگویی استعمال کنند و مواضع خودشان را، که همه ریشه های قدیمی تری دارند، از این تئوری بیرون بکشند. گذشته از محافل سیاسی، علما، ارتجاعی که غلبه از تئوری در ابر قدرت و جهان سوم بیفخ خود بهره برداری می کنند - یک کرده اند (برای مثال نشریه ارتجاعی رساخیز که برای دهها در خارج از کشور منتشر میشد و این تئوری پایه تبلیغاتش بود)، اکثریت گرایشهای ناسیونالیستی، مخصوصاً جناح چپ آنها در سراسر جهان واپس ماند. این تئوری را پایه توجیه مواضعشان کرده اند. مثلاً

نشریه **باجتر اموز**، ارگان جبهه ملی خاورمیانه، بعد از آنکه با سیم تجزیه و تحلیل از شرایط ایران مفهوم تفاد مائولانسیجا مطرح می کند، نتیجه میگیرد که اگر چه تفاد اساسی در جامعه تفاد کار با سرمایه است ولی تفاد سده در شرایط فعلی تفاد خلق (که عبارتست از کارگران، دهقانان، بازاریان، روحانیون مترقی...) با همین الیزم است، و بنا بر این وظیفه سده تشکیل در جبهه ملی ایران (۱۱۱) برای احیای جبهه شد. این الیزمست خلق می باشد. و این تعبیر میباید. چونکه در چنین ایدئولوژیهای ناسیونالیستی و اپورتونیزم مائولانسیجی وجود شرکت بسیار دارند. و این باید به خصوصاً ایران هم نیست. و در واقع آنها یکی که معتقدند ناسیونالیسم کشورهای است هم تئوریک است و ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم یکی می باشد. خیلی با مشکل می توانند توضیح بدهند که فرق بین حرف آنها و آن نظریه که تفاد سده در عرض ما تفاد بین خلقهای جهان سوم و همین الیزم است چیست. و تعبیر هم ندارد که هر دو مفهوم، غیرم طراوت ظاهریشان، در بسیاری از موارد تکثرت به نتایج کم و بیش مشابهی برسند.

ولی بهترین نمونه این نوع استفاده اپورتونیزمی - ناسیونالیستی از مفهوم تفاد برخوبه رهبری الفتح است. این رهبری که راستترین جناح طاقوت فلسطین نیز هست، ابتدا مادی خود بر روشهای سیاسی و حتی بالاخر ارتجاعی تئوریک آنها را به جای علما مائولانسیجا

آنها را به نام "تفاد سده" با استراحت توجیه می کرد. مائولانسیجا هم لفظی فا در اردن و همینطور اخیراً در لبنان (که نتیجه مستقیم پشت کردن اسد به طاقوت فلسطین بود) نتیجه اینس سیاست اپورتونیزمی بود.

جالبتر از همه نشریه **نورده** می بینیم است که ابتدا مفهوم تفاد مائولانسیجا را تصحیف کرد و بعد بگرفتند تا بجای حتی جالبتر و برجسته تر از همه پرداخته و گوی سبقت را در بریت و پلا باقی از دیگران بود. "مارکسیزم - لنینیزم میباید که همواره در حان تفادهای یک جامعه یک تفاد سده است. تفاد سده تفادی است که بدرجهائی رشد یافته (؟) که دیگر تفادها را تحت الشعاع خود قرار داد است. در اینجا تحت الشعاع قرار گرفتن دیگر تفادها بدین معنی است که سده اندام، رشد و حل و فصل آن تفادها از میرا و کانال تفاد سده مستمر است." (؟)

(ش ۵ ص ۱ تاکید از ماست) **پس نورده** می بینیم سده بودن تفاد را در رشد یافتگی آن می بینند و نه در کیفیت دیگری. ولی رشد یافتگی یک تفاد بخودی خود دلیل نمیشود که این تفاد بتواند تفادهای دیگر را تحت الشعاع قرار دهد. با اینکه حل تفادهای دیگر از میرا و کانال این تفاد ممکن باشد. خلاصه حال خود **نورده** می بینیم در مورد تفاد سده در دوران قبل از اصلاحات ارضی (که گویا حشر با اصلاحات ارضی شد) توجه کنسید. "در شرایطی که بر اثر شکست خلق و سرکوب شدن او تفاد خلق با دشمنانش که تفاد سده بود تحطیف یافته بود، در شرایطی که پس از چند دوره تحول تاریخی نیروی کار پیدا کرد، در شرایطی که پس بسابقه ای رسیده و حاکمیت سیاسی آن افزایش یافته بود، تنبیهار نیروی کار پیدا کرد و نفوذ الیزم که یکی از تفادهای سیستم فلسطین الیزم پیدا کرد بود تفاد سده شد."

(نورده می بینیم ش ۵ ص ۶۷) **روشنگر** تئوری روشنگر عهده در خطباتی که عینت آشکار میشود. پس از قرار معلوم حل سایر تفادها، منجمله تفاد کار و سرمایه، (و با تفاد خلق و همین الیزم و غیره) در آسودگی میرا و کانال تفاد بین نفوذ الیزم و کهراد بزم میباید حل میشد. ولی در حل خود این "تفاد" که حل تفادهای دیگر در گرو آن بود، بنا یک بشکن آبیاموری حل شد و سایر تفادها را انگشت بدهان و معطلر باقی گذاشت!

پس عهدهم که **نورده** می بینیم هم که بر خلاف مائولانسیجا که کیفیت تفاد سده را مشخص کند، در این امر توفیقی بدست نمی آورند. ولی بخش دوم تصحیف **نورده** می بینیم از تفاد سده در واقع تصحیف مفهوم تفاد مائولانسیجا. مائولانسیجا ادعا کرده که حل دیگر تفادها هم فقط از میرا و کانال تفاد سده مستمر است. مثلاً در جامعه سرمایه داری تفاد هائی که بین بخشهای مختلف نیروی کار وجود دارد میباید تند کلاً از کهراد و کانال "خودشان" تفاد سده جدا شود. مائولانسیجا در این معنی با تفاد کار و سرمایه، که بقول مائولانسیجا جوامع تفاد سده است، حل و فصل شوند. و از طرف دیگر تفاد سده، انطور که **نورده** می بینیم یا مائولانسیجا می کنند، الزاماً حل شدنی خودی نیستند. تفادهای دیگر را حل نمیکند. مثال کهراد بزم و نفوذ الیزم را در بالا

اصولاً یکی از پایه های مادی رشد مائولانسیجا برخاست انقلاب مستعمراتی و فرقیش انقلاب در غرب و تغییر مکان مرکز ثقل انقلاب به کشورهای مستعمره و شبه مستعمره بود. پایه دیگر آن بحران استمالنیسم، آشکار شدن روشنگر احزاب کمونیستی سابق در این کشورها بود. (ابتدای برخاست انقلاب در کشورهای جهان سوم همواره با ظهور احساسات ملی شد. این احساسات ناسیونالیستی همواره بوده و معسبط مناسبی برای بسط و انتشار سبب پرانی های مائولانسیجا (چپ) و در ضمن مارکسیست مآبانه او تشبیهای راستگرایانه و سازشکارانه مائولانسیجی بوجود می آورد. اگر توجیه کنیم که در کشورهای که جنبش ملی شد - این احساسات توانست آشکار میباید و خود را از چنگال ناسیونالیسم عقب ماندگی این جنبشها براند. اعد وستان اند و تزی و تا حد و کمتری ایران و غیره ا مائولانسیجا رشد چشمگیری کرد ولی در آنجا که جنبش ملی اوج گرفت و زنجیرهای ناسیونالیستی خود را بدر افکند و ماهیت طبقاتی آشکار شد اهتمام کها و غیره ا مائولانسیجا اصولاً رشدی نداشت این سانه را بهتر درک کنیم.

د بدم \* مثال دیگری که بوزء بهمن عزیزه و آوزنده است ، اینکه هنگام هجوم فاشیسم به فرانسه تصاد خلق فرانسه با فاشیسم تصاد شده شد ، و باین ترتیب مردم فرانسه همراه با بخش از بورژوازی فرانسه جنبه طاووت را تشکیل دادند که حزب کمونیست هم بعد از حمله فاشیسم به شوروی بآن پیوست . فرم طرح کردن این مسأله میسرانست که بوزء بهمن چقدر راجع به مبارزات ضد فاشیسم و ظل نتایج حاصل از آن اطلاع دارند ؟ و تکیه نیروهای فاشیست آلمان را زیر سلطه خود آوردند و خطر جنگ تمام اروپا را تهدید می کردند ، بورژوازی " دمکرا - تیک " و احزاب کمونیست استالیانیست بشمار چند نتوانستند که اکثر جنبه‌های فاشیسم مبارزه کنند کارگران را مسلح کنند ، توجهی نکردند . چون هر دو صلح کردن کارگران را خطرناکتر از فاشیسم تشخیص دادند . نتیجه این بود که فرانسه بیشتر از دو ساعت نتوانست در مقابل فاشیسم طاووت کند . یعنی بورژوازی فرانسه ، که بسوزده بهمن ، استالین بیستی جنبه واحد با او را اندر میزد هند اصولاً طاووت در برابر فاشیسم نکرد و فاشیسم را وسیله ای میدید برای کو - معدن کشی کارگری ، که در آن هنگام سخت بالا گرفت بود . فقط بعد از حمله فاشیسم به شوروی و قطع امید استالین از امکان مبارزه بند و بست دیپلماتیک ، حتی با حیطر ، برای جلوگیری از جنگ ، که برای رسیدن بآن او انقلاب اسپانیا را فدا کرد و با همان سیاست جنبه خلقی هنرنمائی به رشد جنبش کارگری در فرانسه و بسیاری جاهای دیگر کرد ، که بعد از آن در این مختصر امکان ندارد با بود ، که استالین کمونیست بآدم اسلحه کافی حزب کمونیست فرانسه ( و سایر احزاب کمونیست ) برای سازمان دادن مبارزه ترغیب فاشیسم کرد ، در واقع از این موقع بعد بود که طاووت واقعی بر علیه فاشیسم در فرانس و در سایر جاهای دنیا شروع شد ، و البته ، همانطور که در مورد چین دیدیم ، با رشد جنبش طاووت بورژوازی هم بیشتر و بیشتر جنبش کمونیست چون اگر این کار را نمیکرد اظهار خود را کاملاً از دست میداد و بعد از شکست فاشیسم ، که احتمال آنهم زیاد و حتی قطعی بود ، سرنگونی اجتناب ناپذیر بود . \* و مسأله جنگ طاووت در فرانسه ، و در بسیاری جاهای دیگر بظرف خود های زحمتکش بآنان نگر و نیروی آن همراه بود با استمرار جنبش مائواریستی دولک ، که این واقعاً ، اگر احصاء صوب کارگران جنبش را گرفته بود ، داشت به دیکتاتوری فردی تبدیل میشد ، و در واقع ، نسبت بدوران قبل از جنگ قدری محقق برای کارگران فرانسه بود . و حل این تصاد عده " کسکل " بکل مسائل کارگران و تصاد کار و سرمایه نگرد : و در واقع مسأله بده اینکه در اینجا مطرح میشود و باید بآن جواب داد اینست که چرا در برخی کشورها جنگ طاووت شد فاشیست به سرنگونی بورژوازی و استقرار دولت کارگری انجامید (چین ، ویتنام ، یوگسلاوی ، و کشورها بلوک شرق ، که البته مسئله شان کمی فرقی دارد ) و در سایر کشورها ظل فرانسه و بهره به استقرار حکومتهای بورژوازی خشن قسوی . از آنچه که آوردیم ، جواب ، کاملاً واضح است ، در رهبری جنبه طاووت و جنبه نهفته است . در جنبه طاووت فرانسه حزب کمونیست فرانسه بر سیاست سازش طلبانی و اتحاد با بورژوازی عمل میکرد ( بلوی که قبل از آن در اسپانیا هم دیدیم ) ولی خلاً حزب کمونیست چین سیاستش در جنبه طاووت بر اساس مبارزه طبقاتی ( و مبارزه طبقاتی ) و استقلال کامل و ابتکار مستقل حزب کمونیست بود .

سازش خواهد کرد . بهترین نمونه اینرا میتوان در اسپانیا مشاهده کرد . بورژوازی لیبرال ، بکلی احزاب کارگری جنبه خلقی ( احزاب سوسیالیست و کمونیست ) کارگران را فریب و بتفادع وین اسلحه در آغوش ارتش فاشیستی فرانکو داد است .

نتایجی که بوزء بهمن از نظری تصاد برای جامعه ما میگرد از این هم جالبتر است :

\* اولین مسأله در تحلیل تصاد عده جامعه ما در حال حاضر اینست که آیا تصاد اساسی جامعه ما ، یعنی خلق با ارتجاع و احزاب بائویم ، در همین حال تصاد عده است یا نه ؟ پاسخ ما اینست که اگر دیکتاتوری شاه را بنحایه جلوه همه جانبه سیستم سرمایه داری و بسته بشناسیم آری ۱۰۰۰ و اگر از این دیدگاه بنگریم که دیکتاتوری فردی ، یعنی عده همین خصلت جنبه ضد خلقی در حال حاضر نیز یک عامل از سه عامل جنبه ضد خلقی ( بورژوازی کپرادر ، دیکتاتوری سلطنتی ، امضارات خارجی ) است ، نه ؟ تصاد عده تصاد خلق ما با دیکتاتوری رژیم بصورت دیکتاتوری فاشیستی شاه است . پس ایندفعه تصاد عده بکلی به شناخت ما از دیکتاتوری شاه دارد و بر اساس این شناخت میتواند همان تصاد آپاسی باشد یا با آن اصولاً طاووت یابد . یعنی یک عامل کاملاً ذهنی است [ ] . آیا بوزء بهمن با دیالکتیک دیوین استدلال منطق فکر را هم بعد خود عدلی کرده است ؟ واضح است که شروع کردن از نظریهای خشکی و لایبستی و بعد سعی در انطباق دادن نتایج آن با واقعیت بانجا هم میگرد .

در هر صورت ، چه نتایج طی میتوان از این تصاد عده گرفت ؟ بوزء بهمن در این مورد نباید روشن نیست ( شاید بدلائلی شمه به آنچه در مورد مائو دیدیم ) ولی از لایحی حرفهای میتوان این سطور را همین کشید :

\* این بدان معنی نیست که ما از مبارزه با امپریالیزم ، مبارزه با سرمایه داران وابسته خارج صرف نظر میکنیم [ لفظان کم تنوید ] این بدان معنی است که مبارزه با آنها در رابطه با دیکتاتوری شاه امکان پذیر است . آن امپریالیستهایی مورد حمله قرار میگیرند که حامیان درجه اول دیکتاتوری اند [ ] . آن بخش از سیستم مورد تهاجم قرار میگرد که با دیکتاتوری ارتباط نزدیک دارد . \* ( تاکید از راست )

جل الخالق . تصود از حقه به برخی از امپریالیستها چیست و تهاجم به بخشی از سیستم چه معنایی دارد ؟ در اینجا چه تفهومی از مبارزه مطرح است ؟ اینجا است که مفهوم عده بودن تصاد با دیکتاتوری واقعیت خود را نشان میدهند . حالا دیگر نمیشود مبارزه بر علیه سیستم را بر اساس مبارزات و شیوه های مبارزه خود توده ها در سراسر کشور قرارداد و بر اساس آنها توده ها را به مبارزه بسر طره دیکتاتوری هم برانگیخت ( غیرمگر آنچه که در صفحات بعدی بخانه یک معارضت خواهی یبجا آید ، و بعداً خواهیم آورد ) . چون این مبارزات واقع است عده سرمایه داران را مورد حمله قرار میدهند بلکه راه مبارزه کشاندن توده ها از " مجرا و کانال تصاد عده " ، که مبارزه با دیکتاتوری گردی است انجام میگرد . و این تصاد هم ایجاد میکند که برخی از امپریالیستها و بخشی از سیستم مورد تهاجم قرار بگیرند . این تهاجم هم ، واضح است ، چیزی بجز تهاجم متلحانه نمیتواند باشد ، یعنی مفهوم مبارزه اینکه اینجا مطرح است برخوردی رون

\* یعنی با اینکه سیاست استالین بهیچوجه بسط انقلاب نبود ( خلاصاً برعکس آن بود ، یعنی خفه کردن انقلابها برای حفظ اوضاع موجود ) ولی جنگ ضد فاشیسم را مجبور بود بطرح جهانی بسط دهد ( البته در این حالت هم برای حفظ کنترل اوضاع احزاب کمونیست ، با نهایت است جنبه خلقی مجبوره انقلاب برنامهای با بورژوازی در کراتیک کرد ) . و همین بسط جنگ ضد فاشیست بود که شرایط مادی بنسختن برخی از احزاب کمونیست را از استراژی کمینتن فراهم آورد و بسط پیروزی انقلاب در چین و ویتنام و یوگسلاوی انجامید . از اینجا واضح است که نظری انقلاب مداوم که بسط انقلاب را جزئی از فرآیند انقلاب میداند یک ذهنی گرائی خوشبینانه نیست بلکه منطقی است با روند عینی مبارزه طبقاتی در سطح جهانی . گویا این روند عموماً حتی طریقه سیاست رهبران جنبه که انقلاب را در کشور خود فر رهبری کرده متعلق بآید .

باری مسلحانه با برخی از اهریالیستها و بخشی از سیستم است.  
 البته خود نوزده بهمن هم متوجه اشتکالات میخند و حصر این برخورد  
 با مجاززه در جامعه ما شده و در چند صفحه بعد میگوید:  
 "بدیهی است که تأکید روی دیکتاتوری باین معنی نیست که از  
 مسائل اقتصادی زندگی نود ما غفلت کنیم. دیکتاتوری مصلحتی بسیاری  
 نود ما مسئله عدل، میخند که آنها برای تحقق خواسته های روزمره -  
 شان نیاز دارند. در انصورت است که از میان برداشتن این مانع  
 اساس در برنامه روز نود ما قرار میگیرد. بنا بر این ما در رابطه با  
 دیکتاتوری مرد پر بدیافت خواسته ها و حقوق اقتصادی و سیاسی شان  
 در صحت میکنیم و در عین حال از رابطه و پیوند دیکتاتوری با هارتس-  
 اهریالیستها حای آن، با تعلیقات و طبقات خود افشائی میکنیم." \*  
 گذشته از اینمان متناقض و ناعادجارا که آشکارا میگوید هرگاه  
 نود ما برای تحقق خواسته های روزمره شان بها برخیزند از میان بر-  
 داشتن دیکتاتوری در دست خود روز نود ما قرار میگیرد. و با این حساب  
 بیش از پنجاه سال است که از میان برداشتن دیکتاتوری در دستور روز  
 بوده است. این جمله در تناقض آشکارا آنچه است که نوزده بهمن  
 در صفحات قبلی ارائه داده \* یعنی نوزده بهمن از یکطرف میگوید حل  
 تمام تضاد های جامعه از میرا و کمال تضاد عدل، میراست، و از  
 طرف دیگر میخواهد تضاد عدل را از طریق مجازرات خود مردم بسیاری  
 "خواسته ها و حقوق اقتصادی و سیاسی شان" که واقع است که در  
 تحلیلی نهائی حتی بر تضاد کار و سرمایه هستند انجام دهد \* یعنی  
 حل تضاد عدل را از میرا و کمال تضاد بین کار و سرمایه انجام دهد،  
 ولی از این طریق چگونه میتوان فقط برخی از اهریالیستها و بخشی از-  
 سیستم را (که حای دیکتاتوری هستند) مورد تهاجم قرار داد؟ پس  
 ما روشن نیست \* واقع است که این جملات صرفاً برای روشن شدن جنبه  
 های خیلی مبطل مواضع صفحه قلمی آورده شده \*  
 اما نتیجه اساسی که میشود و باید از عدل بدون تضاد با دیکت-  
 اتوری فردی گرفت، در واقع تشکیل جنبه واحد ضد دیکتاتوری است،  
 که در آن تمام حاضر ضد دیکتاتوری جنبه بخشی از پیروکاری بورکرات  
 بزرگ مشکل میشوند و متحد آماز میگردند \* البته در نوزده بهمن  
 شماره ۶ (که نقل قولهای بالا را از آن آوردم)، ضرورت تشکیل این  
 جنبه مطرح نشده \* بلکه حتی بطور ضمنی غیر ضروری تشخیص داده  
 شده \* ولی غوامض دید که نتیجه منطقی استدلال نوزده بهمن  
 در واقع همین تشکیل جنبه ضد دیکتاتوری میباشد (نگاه کنید به  
 حاشیه شماره ۶) \* ولی قبل از آن بد نیست ذکر کنیم که کسی که  
 مسئله جنبه واحد ضد دیکتاتوری را امروزه، روشنتر از همه (یعنی  
 بدون بود ناپستی)، مطرح کرده همان حزب نود است \* و نتیجه در-  
 آمدن موضع ایند (هم تجسیمی ندارد و در واقع نوعی از همان پدیده ایست  
 که لندن در جزوه چه باید کرد تحت عنوان وجه مشترک اکتونومیزم و توتو-  
 نیم مطرح میکند، که در اینجا خود با بصورت وجه مشترک بین اپورتو-  
 لزم بی برده و اعتراف مصلحتی نشان داده) \*

در بسیاری از مقالات اخیر نشریات کمیته مرکزی، که بعد از طرح  
 با اصطلاح "شمار سرنگونی" از طرف ایشان چاپ شده (که اکثراً بضم  
 اسبق اعظم آقای گمانوری بوده اند) \* مسئله تضاد عدل با دیکتاتوری  
 فردی، البته بدون استفاده از اصطلاحات مائولوتسکی، اینطور  
 مطرح شده که حد بدون مسئله دیکتاتوری شاه و خفان شدیدی  
 امکانهای همکاری، نه تنها با بورژوازی ملی، بلکه با بخشی از پیروکاری  
 بزرگ را هم، برای سرنگونی رژیم فراهم آورده \* کمیته مرکزی، بسیار  
 اساساً این نتیجه و تحلیل "باین نتیجه رسیده که باید برای تشکیل  
 یک جنبه واحد ضد دیکتاتوری متحد شد \* البته با شناختی که  
 از عملکرد امروزی احزاب برادر داریم، اعلام ضرورت چنین جنبه ای از  
 طرف حشرات چیزی بجز اعلام تعلقشان به شرکت در درون پیکه اپو-  
 تئیسین لاس، که در صورت سقوط جمهوری آریامهر وظیفه سرکوب  
 ملت را بعهده خواهد گرفت نیست (و همه میدانیم که امروزه حتی  
 سازمان سیا هم در فکر چنین اپورتوئیتی است و در واقع شمار سرنگونی  
 از آسان نازل نشده) \* \* و این از محتوای شمار "سرنگونی" که اخیراً  
 کمیته مرکزی صادر کرده (و شاید در یک شماره آتی کند و تا آنجا  
 مهترس کنیم) هم کاملاً واضح است \* یعنی حشرات با کمال بیشرمی  
 شمار "سرنگونی" را مطرح میکنند و بعد نهران میگویند که البته

سرنگونی اشتداد شاه ضرورتاً با سرنگونی اشتداد خنراء نیست \*  
 در اینجا لازم نیست به جدل با این نظریه مبتذل بپردازیم و  
 صرفاً ذکر کنیم که سرنگونی رژیم بدون آنکه با مجازرات طبقه کارگر برای  
 استقرار حکومت کارگری خنراء باشد و بدون اینکه این مجازرات بوفسوق  
 شده و خنجر با ایجاد چنین حکومتی گردند، ناچاراً با بازگشت ارتجاع و  
 استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی شیده اشتداد آریامهری خاصه  
 خواهد یافت \* (صبریه آگنده در سخنانی چه روز فراوان شده) \*  
 همانطور که گفتیم در نوزده بهمن شماره ۶ تشکیل جنبه واحد  
 ضد دیکتاتوری غیر ضرور شناخته شده \* ولی دلالی که نوزده بهمن  
 شماره ۳ برای اثبات تصور بودن شمار سرنگونی آورده ناچاراً همین  
 نتیجه میزند \*  
 "بمنظر ما جنبش حاضر که مرحله ایست از جنبش رهاش بخش خلق  
 با شمار استراتژیک (۳۳) مجاززه با دیکتاتوری شاه شخصی میشود \*  
 در زیر این شمار است که نیروهای حاضر متحد میشوند \* \* \*  
 (نوزده بهمن شماره ۳ ص ۲۵ تأکید ها  
 حذف شده) \*

ولی مطرح کردن شمار سرنگونی \* آنهم بظاهر یک شمار [۱] \*  
 بعنوان پایه وحدت چه یعنی دارد؟ اگر مقصود وحدت طبقه کارگر  
 است که منافع طبقاتی پایه این وحدت را فراهم آورده و برای مستحکم کردن آن  
 صرفاً باید طبقه کارگر این منافع و ماهیت واقعی و ملموس آنرا به دسترس  
 بیاورد \* و برای آن مجاززه کند \* اگر مقصود وحدت همه نیروهای  
 انقلابی گویست است که جهان بیس مابین اهریالیسم تاریخی و مجاززه بسیاری  
 تحقق برنامه کمیونیستی (که البته برای ایران هنوز تدوین نشده) ولی  
 در هر صورت خطوط کلی آن مشخص است ۴۰ پایه وحدت است و احتیاج  
 به تشکیل سرنگونی برای وحدت ندارد \* پس روشن است که این شمار  
 فقط میتواند پایه وحدت برای تمام کسانی باشد که بدنبوری از دیکتاتوری  
 خنر میبینند و حاضرند به نوعی با آن مجاززه کنند \* نتیجه این وحدت  
 اگر تحقق یابد \* میشود همان جنبه واحد ضد دیکتاتوری کمیته مرکزی  
 در واقع آنچه اینجا مطرح است \* مطرح کردن سرنگونی دیکتاتوری-  
 ری است بدون تشخیص کردن و مطرح کردن محتوای سیاسی آن آنچه که  
 طبقه کارگر از سرنگونی کردن رژیم میخواهد و باید بعد از سرنگونی برای  
 آن مجاززه کند (اگر داریم از انقلاب صحبت میکنیم انقلاب که با سرنگونی  
 تمام نمیشود بلکه شروع میشود) \* نوزده بهمن میگوید:  
 "در اینجا دلیل نیست که قطعاً آماز به با دیکتاتوری تنظیمی  
 چهر بنیادی تمام سیستم شود \* هیچکس نمیتواند چنین پیشگویی  
 پیشتر مآبانه ای بکند \* \* \*"

دیدیم که کمیته مرکزی هم نوشته بود که سرنگونی اشتداد شاه  
 از مابین سرنگونی کل سلطنت نیست \* و باید تقریب هر دوی اینها  
 نظرات سیاسی، بهمانه اینکه سقوط اشتداد شاه میتواند بدون سقوط  
 سلطنت انجام بگیرد (که البته بهیچوجه غیر ممکن نیست و مرگ طبیعی  
 شاه بهترین نمونه آنست) از مطرح کردن ظاهراً و خواسته های سیاسی و  
 اقتصادی طبقه کارگر در مورد رژیم سیاسی که باید بعد از سقوط  
 آریامهر مستقر شود و تکالیفی که باید انجام بدهد \* و مجاززه برای این  
 خواسته ها سزای میزند و "شمار مجاززه" را تا حد درخواست برخی  
 بورژوازی بزرگ عد آریامهری مابین ماورید \* یعنی سرنگونی رژیم  
 و السلام \* \* و باید تقریب بجای مجاززه طبقاتی و منافع طبقاتی یک ظهور  
 میرد از سرنگونی دیکتاتوری را پایه وحدت نیروهای انقلابی کرده و مثلاً  
 مسئله انقلاب مرحله ای را دوباره مطرح میکنند \* ولی اینبار انقلاب سه  
 مرحله ای \* مرحله اول سرنگونی دیکتاتوری سلطنتی با همکاری بورژوازی  
 ملی و بخشی از پیروکاری بزرگ \* مرحله دوم انقلاب در گراخه نیست،  
 مرحله سوم انقلاب سوسیالیستی \*

چالتر از همه اینست که نوزده بهمن سعی میکند جوامعش را با  
 آثار و شواهد تاریخی هم توجیه کند و ادع میکند که مواضع جنبش ۳۳  
 ژوئیه در کجا هم چنین بوده \* باید بپایش یاد آوری کنیم که در اینجا  
 اگر بافتاری بیگانه است که سزای نشان دادن گاندی خود تی بجای بافتا  
 و اضمحلال ارتش رسی و استقلال ارتش خود شرواز همه مظهر برای حل  
 مسئله ارتش نبود، حتی اگر موفق به سرنگونی دیکتاتوری بافتا هم  
 میشد، که خودش مورد سوال است، بعد از مدتی یک رژیم دیکتاتوری  
 ری، شیده بافتا در رجا سرکار میآید \*

سقوط دیکتاتوری ماکاو، محدود بی حال قبل از سقوط بافتا

تحت فشار مبارزه بوده ما و بر فراری تدبیر مندیکتوری بعد از آن بروشنی نشان داد که مطلق کردن مسئله سرنگونی بدون روشن کردن محتوا و چشم اندازهای مشخص اقتصادی و سیاسی آن (که در دوران امپریالیزم نیز نظام های اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر چیز دیگری نمیتواند باشد) در تحلیل نهائی کوچکترین قدمی جلو بر نهدارد.

(تجزیه آئند در شبلی حال دیگری است.)  
در هر صورت همه آنهائی که امروزه بنوعی نظری تضاد بائو را راهنمای عمل خود قرار داده اند، مانند آنهائی که بر نظری انقلاب مرحله ای تکیه میکنند، در یک انشعاب مشترکند: استراتژی شان عبارت است از تکیه بر یک "تضاد" مشخص و با تکلیف مشخص، و کوشش در راه مشکل کردن تمام طبقات منصف مکن حول مبارزه برای حل این "تضاد" یا تکلیف. تمام این استراتژی ها در تحلیل نهائی به سیاست سازش طبقات و شکست کشیده میشود. راه حل درست کارگران سیاسی است تکیه بر یک طبقه، طبقه کارگر، و کوشش برای استفاده از تمام تضاد های مکن برای پیشبرد

آرمان این طبقه. این است بهیچوجه با ایجاد در عمل یا سایر طبقات و گروه های سیاسی و پشتیبانی از مبارزات آنها منافات ندارد. بسنگسنان را میخواندند اما نه ایلیزم تاریخ ثابت کرده که این خود راه حل هند "تضاد" ها را یکی پس از دیگری نشان میدهد. همین در این مورد گفته:

"فقط آن زبندگان قوی هستند که بر منافع واقعی و آگاهانه و شناخته شده برخی از طبقات مشخص تکیه میکنند و هر کوشش بر این معشوش کردن این منافع طبقاتی... فقط زبندگان را ضعیفتر خواهد ساخت."

(وظایف سوسیال دموکراتهای روس)  
بسیاری از این اصل یعنی تکیه بر مبارزه طبقاتی و نه سازش طبقاتی این راه راه، لنین بود و باید به لنین برگشت.

### ۳- نقش طبقه کارگر در انقلاب

همانطور که گفتیم تفاوت استراتژیک بین آنچه که از مفهوم انقلاب مرحله ای، یا مفهوم تضاد، نتیجه میشود با استراتژی مارکسیست لنینیستی مبارزه، که از مبارزه طبقاتی ناشی میشود، در اینجا است که اولی سخن برای مشکل کردن تمام طبقات برای رسیدن به یک هدف مجرد واحد (برای تمام طبقات) سیاسی، که همه طبقات در رسیدن بآن متعلق هستند میکند، و دومی با شروع از منافع طبقاتی طبقه کارگر، تکیه بر بر مشکل کردن، شرکت در مبارزات طبقاتی طبقه کارگر (و در روستاها مانند همانان فقیر) و مبارزه برای منافع آسان برای پیشبرد آرمان این طبقه، میگذارد و معتقد است که ابتکار امر تمام مبارزات سیاسی، که دیگر طبقات هم در آن بیفایده دارند، را هم بیشتر به پیش خواهد برد. این حرف، برخلاف آنچه گفته میشود، به فرض نیست که نسبت میدهد (با بهتر بگویم جهت میزند) باین معنی نیست که باید مستقلاً، همراه با طبقه کارگر، برای استقرار هدف نهائی طبقه کارگر، یعنی سوسیالیزم یک تکه به پیشرفت. بلکه باین معنی است که در هر مرحله مبارزه، و در مورد هر تکلیف انقلاب (مصلحتی، ارضی، مسئله حل، ایجاد دگرگونی سیاسی و غیره) طبقه کارگر در همانان فقیر (طبقه پوزی) جد از منافع سایر طبقات دارند که تکیه بر آنها برای پیروزی انقلاب، و ارتقاء عریضه بیشتر برآید آن، اهمیت حیاتی دارد. مثلاً در مورد منافع ویژه طبقه کارگر در مورد مسئله ارضی در روسیه لنین نوشت: "تقاضای ایجاد آب قیامت... های سیستم فئودالی (watering) بین ما و تمام لبرالهای ثابت قدم، نارودیکها، سوسیال رفرمیستها، طبقه مارکسیسم در مورد مسئله ارضی و غیره و غیره مشترک است. فرق ما با این آقایان در مورد این تقاضا یک فرق اصولی نیست بلکه فقط درجه آن فرق میکند: در این مورد هم آنها همیشه ناچاراً در مورد دو درجه باقی خواهند ماند، لکن، ما حتی در مرز تقاضاهای سوسیال - انقلابی هم توقف نخواهیم کرد... بر کسی با تقاضای تامین "اکتشاف آزاد مبارزات طبقاتی در روستا" منافات (اصطلاحی خود را با همه این آقایان و حتی همه انقلابیون و سوسیالیستهای غیر سوسیال دموکرات) برابر خواهد بود."

(کلمات جلد ۶ ص ۱۲۴ تاکید از لنین)

با یک مثال ساده ای تفاوت را روشنتر کنیم - در نتیجه کمیونست شماره ۱ در مقاله ای تحت عنوان خط مشی و برنامه سیاسی ما بعد از تصویب کردن مرحله انقلاب ایران، که انقلاب دگرگونی است، و وظائف انقلابیون را اینطور تعین کرده:

"بنا بر این مرحله کنونی در جنبش خلقهای ایران تشکیل و ایجاد همگوش و تجمع نیروهای خلق (که همان چهار طبقه کذا باشد - م) با بدو محور و وظائف انقلاب ایران در این مرحله - یعنی انقلاب دگرگونی است - برای رسیدن به چنین منظور هسته رهبری کننده، یعنی حزب طبقه کارگر ایران باید موجود بیاید..."

بعبارت دیگر وظایف حزب طبقه کارگر تجمع خلق بدو محور و وظایف انقلاب ایران است.  
لنین در سال ۱۹۰۲، هنگام تنظیم برنامه سوسیال دموکراسی، در مقابل پلخانیف، که از تزیی شیوه به جز با دفاع مجرد (البته او فقط خرد بورژوازی را در طبقه خلق جا میزد و معتقد بود که

بورژوازی حزب و کارگر جدا است.) نوشت:  
"بطور کلی طبقه کارگر هیچوقت و بهیچوجه نباید دوپشما - هنگ خرد بورژوازی نیست. اگر چنین وضعی اتفاق بیفتد فقط در موقتی خواهد بود که خرد بورژوازی احساس کند که ناپدیدش اجتناب ناپذیر است. وقتی که آنها از موقعیت خود ببردند و موضوع طبقه کارگر

بپیوندد... سوسیال دموکراسی در رأس فقط طبقه کارگر و جنبش کارگری ایستاده است و اگر عناصر دیگری باین طبقه بپیوندد اینها فقط عناصر مستعد در طبقات و آنها فقط وقتی باید طرف چپند که از موضع خود ببردند... در هیچ جا سوسیال دموکراسی نیروهای مود - این خرد یا را سازمان ندهد... سوسیال دموکراسی نیروهای جنگنده فقط طبقه کارگر را سازمان میدهد."

(کلمات جلد ۶ تاکید از ماست)

تفاوت بین دو شی کاملاً واضح است و احتیاج به توضیح بیشتر ندارد. و لنین همیشه این تفاوت را باید بیشتر شفافتر، بیشتر انحراف در آنجاست که خط مشی خود را بر اساس یک مفهوم مجرد (و غالباً نادرست) از مرحله انقلاب و تکالیف این مرحله، و نیروهای شرکت کننده در آن قرار میدهد نه بر اساس مبارزه طبقاتی که بطور طبیعی و جلوی چشمش در جهان است، و اعتراضات طبقاتی در مورد حل همان تکالیف بود نظر. این نظریه ماهیت طبقاتی انقلاب راه (حتی اگر فرض کنیم انقلاب دگرگونی باشد) معشوش میکند و بنا بر این کردن بیک چهار طبقه بنامه محل انقلاب، مبارزه طبقاتی مابین طبقات این بلوک راه، که خود یکی از بهترین نیروهای پیروان انقلاب است از نظر در میگذارد و فر فروری میشارد - اصولاً و عموماً - چنین بلوکی، خصوصاً اگر با یک برنامه واحد باشد، با همسازیه طبقاتی در داخل آن در تضاد است. و لنین همانطور که دیدیم:

"فقط آن زبندگان قوی هستند که بر منافع واقعی آگاهانه و شناخته شده برخی از طبقات مشخص تکیه میکنند و هر کوشش در راه معشوش کردن این منافع طبقاتی... فقط زبندگان را ضعیفتر خواهد ساخت..." (لنین، وظایف سوسیال دموکراتهای روس)

و باید فریب بود که لنین، حتی در شرایطی که همه سوسیال - دموکراتهای روس معتقد بودند ماهیت انقلاب بورژوازی است، در مورد خط مشی کارگران میگفت:

"سیاستمداران بر ارزش آرد وگاه انحلال طلب [مشغولها - م] میکنند انقلاب ما انقلاب بورژوازی است، کارگران باید از بورژوازی پشتیبانی کنند... ما مارکسیستها چگونه انقلاب ما انقلاب بورژوازی است، کارگران باید چشم مردم را به تیرنگ های سیاستمداران بورژوا باز کنند و آنها بیاورند که به وده و وده ها اعتمادی نداشته باشند و فقط به نیروی خودشان تشکیلات خودشان و اسلحه خودشان تکیه کنند..."

(کلمات جلد ۱۱)  
این خط مشی و مصالح لنین در واقع همه بر اساس مفهوم مارکسیستی ای بود که او از انقلاب و وظائف سوسیال دموکراتها در مقابل آن داشت. از نقطه نظر او نقطه شروع فعالیت های کمونیستها صرف نظر از مرحله انقلاب و یا تکالیف آن، باید مبارزه طبقاتی باشد، که چیز دیگری. این مسئله را آتوبه بهترین وجهی در جزوه کمونیستی وظایف سوسیال دموکراتها فرموده کرد.



رهبری مبارزه طبقاتی پرولتاریا و سازمان دادن این مبارزه در هر دو فرم ظهور آن، یعنی سوسیالیستی (مبارزه بر طبقه طبقاتی - سرمایه - دار، با هدف از بین بردن سیستم طبقاتی و نظام دادن جامعه سوسیالیستی) و فرم دیکتاتور آن (مبارزه بر طبقه سلطنت مطلقیتها هدف بدست آوردن آزادی سیاسی در روسیه و دیکتاتور کردن سیستم اجتماعی در روسیه) است.

البته حزب مبارزه طبقاتی طبقه کارگر بهیچوجه بدان معنی نیست که حزب طبقه کارگر یا مبارزات دیگر طبقات و اقلیت کاری ندارد بلکه بر عکس طبقه دیکتاتور کمونیستها عملاً پشتیبانی از تمام نیروها - نیست که مبارزه حترقی بر طبقه رزم انجام میدهد در اینجا پشتیبانی و مبارزه مشترک بمعنای تسبیح کردن و سازمان دادن آنها نیست. طبقه کارگر و حزب پیشگام آن عناصر طبقات دیگر را فقط در صورتیکه آنها از منافع طبقاتی خود بریده باشند سازمان میدهد. و بر عکس وقتی طبقه کارگر بطور مشکل برای تقاضاهای خود مبارزه بر - خیزد طبقات دیگر، با پشتیبانی از آنها، که در طبقه کارگر راه حلی برای مسائل اجتماعی عظیمت مکن است در پشتیبانی از مبارزات او تسبیح شود. او مکن است هم نشکند. مثلاً کمون تا اواسط سال ۱۹۱۷ هنوز مطمئن نبود که دهقانان بطرف طبقه کارگر خواهند آمد یا نه. او فقط باین طریق غیر مستقیم است که کمونیستها و طبقه کارگر در تسبیح کردن طبقات دیگر شرکت میکنند. و دقیقاً بهیچ دلیل است که کمونیستها در آن واحد دو طبقه جدا - گانه سوسیالیستی و دیکتاتور دارند. یکی از تقاضاهای اساسی این دو جنبه اینست که در مبارزه اثر بر طبقه سرمایه داری بپرولتاریا - بتهافت ولی در مبارزه سیاسی پرولتاریا تنها نیست و با سایر نیروهای حترقی شد رزمی در یک جبهه قرار داید. ولی آنها بر اساسی این مبارزه مشترک پرولتاریا و پرولتاریا با سایر نیروهای حترقی شد رزمی متجانسند جبهه واحد با برنامه مشترک تشکیل دهند. کاملاً بر عکس.

"سوسیال دیکتاتور از طبقات حترقی در مقابل طبقات برجای، از پرولتاریا در مقابل طبقات زمیندار و بورژوازی، از پرولتاریا بزرگ در مقابل کوششهای ارتجاعی خرده بورژوازی پشتیبانی میکند. ولی لازمه پشتیبانی هیچگونه سائی با اصول و برنامه غیر سوسیال دیکتاتور - نیک نیست. علاوه سوسیال دیکتاتور این پشتیبانی را برای تسهیل تسبیح دشمن مشترک انجام میدهد و چیزی برای خودی از این خدین نقشی توقع ندارد و بر عکس هیچ سائی نیز با آنها نمیکند. سوسیال - دیکتاتور از هر جنبش انقلابی در مقابل سیستم اجتماعی فعلی دفاع میکند."

(وظایف سوسیال دیکتاتورهای روس)  
و در مقابل آنها که میفکند این سازش کردن و حفظ استقلال کامل طبقه کارگر از هر لحاظ جبهه دیکتاتور را ضعیف میکند همین جواب میدهد که بر عکس حفظ استقلال کامل حزب طبقه کارگر جبهه دیکتاتور را قوی میکند. چون طبقه کارگر تنها طبقه است که بین او و حکومت مطلق هیچ سائی مکن نیست؛ تنها طبقه است که دیکتاتور باطل میخواند. دیکتاتور سائی که هر یک از طبقات دیگر خواهان آند، تا بر منافع طبقاتشان، محدودیتهای دارد و در مرحله ای ناچار به سازش میشود. و این سازش باعث شکست خواهد شد مگر آنکه طبقات دیگر با تقاضاهای رادیکال خرده پیش میآیند، و مبارزه را جلو ببرند. این کیفیت دقیقاً از موقعیت خاص طبقه کارگر در جامعه ناشی میشود که مرکز و انگلیس برای اولین بار با شیوه عکس به بررسی آن پرداخته. پس قبل از آنکه وارد آن بحث شمیم یک نکته دیگر که ناچاراً از انحراف انقلاب مرحله ای ناشی میشود را ذکر میکنم. تمام آنهاست که، مانند طالبهای بالا، برنامه و پیش خود را نه بر اساس مبارزه طبقاتی بلکه بر اساس یک طبقه مجرد از مرحله انقلاب میگذارند، بناچار، و بنا بر منطق استدلالشان، با اصولاً مبارزه طبقاتی را نادیده میگیرند. آنها کاملاً کتبیف میکنند. حزب خود و بنوده بهمین و با اختیار امروز ز نوع اولند و در برنامه و خط مشی شان اصولاً از مبارزه طبقاتی صحبت نیست. مائوسیستها، مخصوصاً سازمان انقلابیون کمونیست، لاقلاً خط مشی سابق آنها از نبودیم است. در مقاله خط مشی مویست که ذکر رفت، میخوانیم:

"مرحله مبارزه طبقاتی.؟؟ در ایران عارضت از سوسیالیسم دهقان (وید و آن دیگر نیروهای خلق) ..."

"مبارزه دهقانان دشمن مبارزه طبقاتی پرولتاریا در این مرحله از جنبش در ایران است. [۲] و بنا بر این طبقه فعالیتهای سوسیال طبقه کارگر ایران در این مرحله مبارزه انقلابی دهقانان برای حل مسئله ارض است."

حالا چگونه مبارزه طبقاتی پرولتاریا، که بنده اش تصاد بین کار و سرمایه و شکل ابتدایش مبارزات صلی خود انگیزه طبقه کارگر و شکل تکامل یافته ترش شکل آود در حترق طبقه کارگر برای دادن راه حل انقلابی به مسائل خود و تمام جامعه و بر انگیزدن سایر طبقات مبارزه است، چگونه این مبارزه در ضمن همان مبارزه طبقاتی دهقانان است معنای است که ما موفق به کشودن نشده ایم.

حالا بد نیست چند کلمه هم راجع به مسئله ای که در اینصورتی این بخش مطرح شد، یعنی موقعیت ویژه طبقه کارگر در جامعه که انورا انقلابی ترین طبقه جامعه ما، و در نتیجه شالوده مادی انقلاب بی چنین استراتژی انقلابی عصاره میدهد برانیم.

"فایده تمام جوامعی که تا کنون وجود داشته است تاریخ مبارزات طبقاتی است. ... جامعه جدید پرولتاریا که از میان هزاره های جامعه فئودالی سر بر کشیده، تخصصات طبقاتی را کیستار نگذاشته ... با وجود این شرط، یعنی سر پرولتاریا دارای ویژگی بارزی است خاص خود: این سر تخصصات طبقاتی را ساده کرده است. بطور کلی جامعه پیش از پیشه در دارد نگاه بیگانه تخصص، یعنی دو طبقه بزرگ که مستقیماً بر روی هم استاده اند تلحم میشود: این دو طبقه عارضت از پرولتاریا و پرولتاریا ..."

(مائوسیست کمونیست)  
این خطوط که بیش از یکصد سال پیش نگاشته شدند، انقلابی - تن روند دوران ما را که از آن موقع تا بحال در سطح جهانی ادامه داشته است مشخص میکنند. صراحتاً صراحتاً مبارزه طبقه کارگر بر طبقه پرولتاریا است. مبارزه ای که روند کلی آن بسط برانداختن حکومت استعمار و استقرار نظام سوسیالیستی تولید است. و از آنجا که سرمایه یک رابطه جهانی است که سرمایه داران تمام کشورها را بسا هزاران بند و بصلان بهم پیوند میدهد، این مبارزه هم بناچاراً مبارزه است جهانی، که هدف سیاسی آن برانداختن حکومت سرمایه در سراسر جهان میباشد. اگرچه در فرم این مبارزه، از آنجا که در جابجوب مرزهای ملی صورت میگیرد مبارزه است ملی."

همانطور که گفتیم این انقلابی ترین روند صراحتاً، یعنی مبارزه طبقاتی طبقه کارگر باید محور و پایه خط مشی و برنامه تمام انقلابیون واقعی قرار گیرد. همین در مورد برنامه حزب طبقه کارگر میگوید:

"جوهر این برنامه سازمان دادن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر و رهبری این مبارزه، که هدف نهائی آن ... برقراری جامعه سوسیالیستی است میباشد."

(کلیات جلد ۴)

شفاخت مائوسیست این مبارزه اولین قدم در این راه است.

طبقه کارگر همراه با پرولتاریا میباید همراه با آن رشد میکند. انکشاف این پروسه حترق با ایجاد طبقه پرولتاریای صنعتی - میشود. طبقه ای که زندگی در گرو آنست که بتواند برای نیروی کارش حترقی پیدا کند یا نه. و اینکار را هم فقط در صورت عنوان انجام دهد که سرمایه بتواند تشریح نیروی کار او را تصاحب کند. بنابراین کارگران برای ادامه زندگی ناچارند نیروی کار خود را بخرند کالا و محصول تجارت در بازار به فروش برسانند. زندگیشان در گرو این - نات بازار سرمایه است. آگاهی طبقاتی آنها از مائوسیست جامعه سرمایه داری و خط مشی استقامتی و پروردگی آن از اینجا ناشی میشود.

"بنابراین مبارزه طبقاتی کارگران خلاصه بعد از پرولتاریا انقلاب اکثریت پاهان مائوسیست. تشکیل کمیته، مبارزات ضد فاشیسم، وسط یافتن انقلابی اروپای شرقی و یونسلاوی و چین و اهتمام در نتیجه آن برای ازاداه این مبارزه طبقاتی بود که البته بعثت تسلیح بورژوازی اغلب بصورت غلبی بورژوازیک و بد شکل انجام دند. مبارزه ضد بورژوازیک کنونی پرولتاریا شروع خود مبارزه است طبقاتی بر طبقه پرولتاریا جهانی. بدین معنی که شکست انقلاب در اروپا و باقی ماندن پرولتاریا در سطح جهانی بعد از انقلاب اکثریت، خود بخود تن باطل روند و تکون بورژوازی استالینی بود."

در بازار فروش نیروی کار، مثل بازار فروش هرکالای دیگر، جا -  
رنه‌ای بین خریدار برای پائین بردن قیمت کالا و فروشنده برای مسأله  
بردن آن در می‌گردد و باعث تضییع قیمت کالا حول حد متوسط آن، که  
بها بر بوابین اقتصاد سیاسی معادل با قیمت تاخیر منتهی مایحتاج برای  
آرامه زندگی کارگر است، میشود. جهت نیوان قیمت نیروی کار را  
مانند هر کالای دیگری قانون عرضه و تقاضا معین میکند. از آن پسند و  
کمیّت فقط عرضه است که کارگران بتوانند بر روی آن کنترل داشته یا -  
شند. و اینکار را هم فقط با از بین بردن رقابت ما بین خودشان و مها -  
رنه جمعین میتوانند بکنند. و اگر اینکار را نکنند سرمایه داران، که  
کنترل تقاضا و مناقش و منبسط کردن موهلی آنها در دست دارند از طریق  
مغلوب کارگران و رقابت مابین آنها استفاده کرده و مزدها، یعنی قیمت  
نیروی کار را تا حدی نبرد حد متوسط آن، که بدیدم حداقل بخور و نهر  
کافی برای ادانه حیات کارگران است، پائین می‌آورند. پس سرمایه  
طبقی پرولتاریا در بد و شرور آن تاچاراً مجاره‌ای است جمعی، که  
در آن طبقه کارگر، یا لاقابل کارگران یک صنف مشخص، بهتایه یک واحد  
پسند عمل میکنند.

همراه با رشد تقسیم کار و مکانیزه شدن صنعت، که با انکشاف  
جامعه سرمایه داری بطور روز افزونی لغزایش می‌یابد کار کارگر خالی از  
هرگونه اینکار یا تزویر مهارت شخصی میشود. و یکناوختی آن مدام بیشتر  
مگردد. کارگر تبدیل یک جزء کالیمین ماشین و کارخانه میشود و پائین  
ترتیب خود را در تنها برده سرمایه دار، و دولت تعینده آن حس  
میکند، بلکه بیشتر و بیشتر بصورت برد مابین در می‌آید. این  
عملت کار کارگران در دوران سرمایه داری انحصاری که رابطه کارگر  
با سرمایه دار و محصول کار و کار فرما و کلیت تولید از هرگونه ابعاد  
قابل لمس خارج میشود بیشتر و بیشتر لغزایش می‌یابد. کار کارگر از  
هرگونه معنی و محتوای خالی شده و تبدیل به کار از خود بیگانه  
مگردد. از خود بیگانگی طبقه کارگر و کار او از اینجا نتیجه میشود.  
تنها راه از بین بردن آن لغائه کامل روابط سرمایه داری و برقراری  
کنترل مستقیم طبقه کارگر بر تولید است.

رشد جامعه سرمایه داری کارگاههای کوچک استادکارهای سابق  
را یککارخانه های حاکمی تبدیل میکند که توده های کارگر در آن بهمانند  
سربازان جنگل شده اند. اگر قبول کنیم که کارخانه روح زنده جامعه  
سرمایه داری است، پس بهتیمان نیز سرمایه دار از آن حفاظت میکند.  
این ارتش خصوصی در کارخانه هم تحت فرمان یک سلسله مراتب نظامی  
تمام هار است. و بنا بر این مجاره اش برای اسحاق حقوق خود نیز  
بالاخره شکل مجاره یکارتش منظم را بخود میگیرد. آنهاست که  
مجازرات طبقه کارگر کشورهای صنعتی را از نزدیک مطالعه کرده اند  
پسین پائین حقیقت واقعه ما بهتیکنگل پذیری، مجاره منظم و  
شیوه دار و بی دسیسین طبقه کارگر از اینجا نتیجه میشود.

پس صنعتی که طبقه کارگر نه فقط تنها طبقه ایست که میخواهد  
و میتواند مجاره انقلابی را تا باخر ادامه دهد (چون فقط پین او  
و حکومت مطلق هیچگونه سازشی امکان ندارد، چون جامعه سر -  
مایه داری چیزی بجز زنجیر برای او تهیه نکرده است.) بلکه  
معدلت میگویند خاص خود آگاهترین، مارتزین، پنگورین و منشکل -  
تین ارتش انقلاب است. و بر اساس این خصائل میتواند مؤثرترین  
مجازره سیاسی را انجام دهد. و بهیولاری با بوجود آوردن و رشد  
دادن طبقه کارگر خود را آماده میکند.

دو عملت دیگر طبقه کارگر را، که نقش انقلابی اش را دوچندان  
میکند نتشود نا گفته گذارد.  
۱ - طبقه کارگر پیشگام مجاره برای دگرگراس است. همانگونه  
مها اشاره کردیم از میان تمام طبقات و اقشاری که برای دگرگراس و  
آزادیهای سیاسی مجاره میکنند تنها بین طبقه کارگر و حکومت مطلق  
است که هیچ سازشی ممکن نیست و فقط طبقه کارگر است که غیضان  
دگرگراس کردن تمام وکمال سیستم اجزای است. بنا بر این از میان  
برنامه های دگرگراس تمام طبقات برنامه دگرگراس طبقه کارگر است  
که واقعا دگرگراس است و طبقات دیگر، بنا بر مسودیتهای اجزای  
خود کم و بیش خواهان محدود بودن دگرگراس هستند. در این  
مورد مثال لندن در مجاره دستگاه اداری دولت (Bureaucracy) جالب  
است. جدایم که این دستگاه در سراسر جهان از ایران استعدادی

گرفته تا انگلیس دگرگراس بوجود آورد. در ایران نیز خلقی کاملاً  
مردم در رابطه با ما همین دوشی کاملاً آشکار است، و ما همین دوشی  
هر طبقه میخواهد با مردم رفتار میکنند، و بازار کارگرا اندازی  
و تضاد اداری آنهاست. و مرکز در انگلیس از حدودی کنترل مردم  
سینین دوشی اعمال میشود (مردم حق شکایت دارند، بشکایتان  
رسیدگی میشود، وغیره.) ولی در خود انگلستان هم مانند همه  
جای دیگر این کنترل بهیچوجه کامل نیست. در آنجا هم ما همین دو -  
لش اغلب آقای مردم هستند تا عدلکار آنها. شخص هم واضح است  
حتی حرفی بین اقشار بهیولاری تا حدودی (و غالباً تا حدود زیادی) از  
مزایای بهیولاری دفاع میکنند. چون خوب بخواه طبقه مابین جدا  
از ضایع مردم دارند، که دولت برای دفاع از آن بوجود آمده است.  
تنها طبقه کارگر است که خواهان کنترل کامل ویس نقد و شرط مردم بر  
بهیولاری است و ضایع خود را در آن میند. تنها طبقه کارگر خواهان  
دگرگراس کردن کامل ادارات دولتی و سایر نهاد های اجتماعی است.  
۲ - عملت دیگر، که قبلاً هم بیان اشاره شد، واز همه  
مهمتر است، مربوط به نقش ویژه طبقه کارگر در پیروی انقلاب است.  
طبقه کارگر تنها طبقه ایست که کلید سیاسی چپانقلاب را در  
دست دارد. یعنی دولتی که چپانقلاب را در دست بگیرد -  
چاریک دولت کارگری است. و آنچه توگ در مورد تکالیف انقلاب در  
کشور طب مانه ای مثل چین چاین نوشت:  
" مسئله اساسی تربیت کردن دهقانان است. اقتصاد دهقان  
پراکنده است و اشتراکی کردن کشاورزی، اگر بر اساس همین شیوه  
تفاوت کنیم، زمان طولانی و کار خالی لازم خواهد داشت. پس  
اشتراکی کردن کشاورزی سوسیالیزم کامل و مستقیم نمیتواند وجود داشته  
باشد. و مابقی برداشته شده پسینی اشتراکی کردن کشاورزی مابقی  
با انکشاف یک صنعت قوی، که ستون فقرات آن صنایع دولتی است.  
همراه باشد و دولت باید سبیل صنعتی شدن را بطور شیوه دار حل  
کند. "

(دیکتاتور دگرگراس خلق، منبغات جلد ۱)  
و این در واقع نه فقط در مورد دهقانان و کشاورزی بلکه در مورد  
تمام طبقات و مسائل اقتصادی مربوط به آن ها صحیح است. دولت انقلاب  
در مورد هر مسئله اجتماعی با دو مسئله تغییر روابط تولیدی موجود  
(طی کردن صنایع، اشتراکی کردن وغیره) و در رابطه با آن مسأله  
بردن سطح نیروهای تولیدی (صنعتی کردن) روبرو است و کلید مسل  
هر دو این بر سه ها هم در دست طبقه کارگر است. اولاً در تغییر روابط  
تولیدی دولت انقلابی با مخالفت شدید طبقات دیگر (که منافع خاصی خود  
جدا از منافع کل اجتماع را دارند، و مخصوصاً بهیولاری که خاقعتی در آن  
مقطع درست نقطه مقابل منافع اجتماع است) روبرو میشود فقط طبقه کارگر  
است که خاقعتی در این است که بپذیرد و تا باخر در زمین راه قدم  
بر دارد. و مخالفت طبقات دیگر در باخر رساندن آن را معمولاً بجز  
به مجاره طبقاتی شدیدی در این بر حظه میشود که برای نهمه دادن  
آن دولت انقلابی، با پشتیبانی طبقه کارگر ناچار به سرکوب کردن بیشتر  
و بیشتر بهیولاری و دادن تغییرات انقلابی بی در بی در روابط تولیدی  
دست میزند. مثلاً در روسیه مرحله کمونیسم جنگی که در آن مخالفت  
سایر طبقات با استقرار دولت شوها شجر به تمرکز شدن سبب قدرت  
در دست حزب بلشویک و طی کردن بسیاری از صنایع توسط و کوچک شد  
در این مرحله اگر طبقه کارگر مستقل آماده به مجاره نباشد خطر پیرو  
ویسند انقلاب خیلی زیاد است. فرم این مجاره شدید طبقاتی بعد از  
انقلاب، برای استقرار روابط تولیدی جدید، دیکتاتوری پرولتاریاست.  
مغول لندن دیکتاتوری پرولتاریا خاقعتی فرم مجاره طبقی پرولتاریاست.  
و این خاقعتی فرم مجاره طبقی پرولتاریا بر خلاف اشکال سنتی - سیاسی  
قبلی به مجزای طی محدود نشده و، برای دفاع از انقلاب در مقابل  
تجاوز بهیولاری جهانی (چه سیاسی چه اقتصادی) او بهیولاری انقلاب  
باید از چاریوب مجزای طی فراتر برود و مجاره طبقی را در کشورهای  
دیگر داین بزند و از اینراه در راه بسط انقلاب قدم بردارد.  
تا اینکه کلید صنعتی کردن، که عده تین نقش را در انجام این  
تکالیف بازی میکند، و روند اصلی ساختن سوسیالیزم است، در دست  
طبقه کارگر است. و در واقع تولید منعی عظیم المماسی، آنطو که  
امروزه رواج دارد، فقط بر دو اساس میتواند اداره شود. ۱ - توسط  
کنترل مستقیم در سطح تولید و اقتصاد با برنامه، ۲ - کنترل از طریق  
بازار توسط عامل سود، که پایه آن سرمایه است. با کنترل از طریق

دولت مستقلاً بر روابط سرمایه مبنی است و هدفش ابقاء آن روابط است + ویک دولت بورژوازی است + در صورت اول (که در حالت ناخوش بورژوازی از تحمل روابط خود بچسبید) باید دولت ناچاراً مستقلاً بر نیازهای صنعتی مبنی است + و دولت حاصل یک دولت کارگری است +

#### ۴- برخی ویژگیهای جنبش کارگری

در مورد اهمیت درک مسئله تکیه بر مبارزه طبقاتی طبقه کارگر برای انقلابین هر چه بگویم کم گفته ایم + ولی از طرف دیگر فهمیدن اینکه از مبارزه طبقاتی و آنگاه در مبارزات مصلی - سیاسی خود کارگر - آن خلاصه کردن آمده ای که به انجمنیون یا کرسیه - خود رومی معروف است (خطریش از آن نظر دور داشتن این مبارزه کمتر نیست + انجمنیون همانطور که گفتیم + با خلاصه کردن مبارزه طبقاتی طبقه کارگر در مبارزات مصلی - سیاسی خود کارگران + این مسئله را تعهد می کند که در واقع مبارزات سیاسی طبقه کارگر خیلی وسیع تر از مبارزات مصلی - سیاسی خود انجمنیون کارگران است + مبارزه سیاسی طبقه کارگر قبل از هر چیز + مبارزه ایست آگاهانه (یعنی آگاه از هدف مبارزه) حول بر - نامه سیاسی طبقه کارگر + که میتواند و باید خارج از جنبش مصلی - طبقه کارگر تنظیم گردد و به علاوه از یکطرف حاضر سایر طبقات نیز اگر از موقعیت طبقاتی خود بیرون + نتوانند در آن شرکت فعال و مستقیم (که با شرکت غیر مستقیم این حاضر در مبارزات مصلی - سیاسی و خود انجمنیون کارگران فرق دارد) آنگاه و از طرف دیگر این مبارزه سیاسی ایجاد میکند که طبقه کارگر و متحدین سیاسی در مبارزات طبقاتی سایر طبقات شرکت کنند + از جهات مناسب بر آنها فشار بگذارند + تفهیم این کیفیت مبارزه سیاسی طبقه کارگر باعث میشود که اولاً اهمیت مبارزات آگاهانه سیاسی که خارج از چارچوب مبارزات مصلی - سیاسی خود انجمنیون کارگران انجام میگردد درک شود و به این ترتیب مبارزات پیشگام پرولتاریا از این نظر + به شرکت در این مبارزات مصلی - سیاسی خود انجمنیون برای ارتقا آنها محدود میشود و در رابطه حداقل مبارزات طبقاتی کارگران و سایر طبقات و اعتراضات که این مبارزات طبقاتی - سایر طبقات بر انکشاف مبارزات طبقاتی طبقه کارگر میتوانند بگذارند ناپدید انگاشته میشود +

همانطور که گفتیم خطر انجمنیون از خطر از نظر دور داشتن مبارزات طبقاتی - خود کارگران کمتر نیست + مخصوصاً در شرایط یک کشور مکه از یکطرف انجمنیونها جز دست روی دست گذاشتن برودت چیزی در چشم ندارند و از طرف دیگر وجه مشخصه بارز در آن فعلی (که فاصله دشتناک و بیامان کشورهای عقب مانده از کشورهای پیشرفته + ناموزونی بیسابقه انکشاف حاصل از رشد تقسیم کار جهانی و سطح سیاسی و اخلاقی بیسابقه است که در نتیجه آن بر مردم کشورهای عقب مانده وارد میشود) امکان مبارزات سیاسی و حرکت حاضر سایر طبقات و مبارزات سیاسی پرولتاریا بیش از حدش فرا حس آمده است + ولی از آنجا که در شرایط پرولتاریا کشور ما تنها راه در مقابل انجمنیون مبارزه خیلی رادیکال سیاسی و درک ضرورت مبارزه مسلحانه است که باید بدان همه کسی نیست - حلقه مانیانیزم تاریخی برای انجمنیونستهای وطنی طبریم ابدال تاجیکی که از آن میگردند بسر بسیاری از آذغان تاثیر میگذارد + با لاق ایجاد مبنی و اشتراکی - کند + لزوم بر خود ایندولتیونیک با این ظهور باعث چندین شدن نوشته های متعدد بر علیه آن در ادبیات انقلابی اخیر ما شده است و اصولاً بحث در مورد نقش انقلابی طبقه کارگر بدون سوسیالیسم آن نمیتواند کامل باشد + البته بحث مصلی - تمام جنبه های انجمنیون در حوصله این مقاله نیست و در اینجا به بررسی نظریات یک نمونه از این طیف طولی که تشبه کارگر بیانگر است در مورد مبارزه مسلحانه پیشگامان انقلاب در ایران میپردازیم +

چند سال پیش (سال ۱۳۵۲) مقاله ای در نشریه کارگر بجا برسد تحت عنوان "انقادی بر ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری مکه" که از یکطرف نقدی بر برت بهمان و از طرف دیگر یکی از گمانین و پیروان تئوری سند های انجمنیون بود + این مقاله بعد از آنکه مبارزه مسلحانه را یک شیوه مبارزه خرد بورژوازی (مستوی طبقاتی مبارزه را برانه

آن تمسین میکند یا شیوه آن ؟ مشخص داده بود که در واقع آنها راه مبارزه سیاسی است که برای خرد بورژوازی باقی مانده است + هر خود را خرد بورژوازی میدانند یا مبارزه مسلحانه گرفته بود که این مبارزه اگرچه برای خرد بورژوازی خرفی است ولی برای طبقه کارگر نمیتواند خرفی باشد (۱۱) + سپس با استناد به نامه ای از کارکنان در مورد تاسیس مین الطل یکشنبه کشف فساد پدایش چنین مبارزات فرقه گزاف - با نه ای در ایران پرداخته و نتیجه گرفته بود :

"در نامه مارکس ما توضیح ممل تاریخی فرق گوناگون سوسیالیست و نهاده سوسیالیستی در ایران را از حزب توده گرفته تا گروه فدائیان خلق بدست می آوریم + زیرا روشن است که طبقه کارگر در ایران هنوز برای یک جنبش مستقل تاریخی بلوغ نرسیده +"

بعد با تکیه به طلمت مارکس - م - ر - در واقع + میگوید که در واقع مارکسیستهای ایرانی تا بلوغ رسیدن جنبش کارگری چند آن کساری نمیتوانند انجام دهند و باید منتظر این طبقه بنشینند + اگر چه در این فاصله نباید در حاشیه مبارزات طبقاتی قرار بگیرند و باید دست العمل زیرا را رها کنند کار خود قرار دهند +

"ایجاد کمیته بین کارگران + آگاه نمودن آنان بحدت منافع کارگران در سراسر کشور + نشان دادن دشمن واقعی آنان یعنی سرمایه داران + بریدن عوامل آموزش در میان کارگران + ... و بطور خلاصه باید سعی نمود در بین آنها سوسیالیسم سیاسی بطور ساده به مبارزه اقتصادی کارگران دامن زد +"

ولی آیا م - ر - در بیان را که از آن نقد جاورد بدقت خواننده است ؟ از دیدگاه بهمان درست بعلمت موانع سراسر چنین مبارزاتی در شرایط ایران است که مبارزه مسلحانه شروع شده + آیا آوره خیلی برای مشکلاتی که بهمان ارائه میدهد دارد یا آنها را اصلاً مطرح نمیداند ؟ در مقاله مجله پیام کارگر شماره ۲ در مورد آنها مبنی که نظراتی شبیه به نظرات بالا را مطرح میکند میخوانیم :

"واقعاً از این قبیل افراد یا محافل چه آگاهی که تشکیل فوری حزب کمونیست را پیشنهاد میکنند + چه آگاهی که وقتی بهمان توده ها و آگاه کردن آنها را ترجیح میدهند همه شعارها و تئوریهای خود کرده اند + وجه کمسانی که سمت از کار آرام توده ای + سمت از وسیع همان مبارزه ریزه ریز کارگران + ... میکنند پرسیده شود که چه بر نه مصلی برای اجرای مفاصل خودشان دارند و چه کارهای مشخصی تا کنون در راه عمل باین هدفها انجام داده اند ؟ حدت از پاسخ صریح ظفره میروند +"

جواب م - ر - به سوال بالا چیست ؟ جواب او را دیدیم + صلاً باید تا آنجا که میشود با تمام رهنمودهای دستور العمل بالا پرداخت و تا آنجا که میشود منتظر بلوغ جنبش کارگری نشست + ولی این بلوغ رسیدن جنبش کارگری که پایه تمام فعالیتهای م - ر - را تشکیل میدهد چگونه انجام میگیرد + معتقد متصبر گزای ما اشکالی در جواب دادن باین سوال ندارد و مستقیماً از مانیفست کمونیست رونویسی میکند +

"طبقه کارگر مانند هر طبقه نوس دیگری در تاریخ مبارزه خود با طبقه سرمایه دار را باید مراحل مختلفی را که در حسابها و رشد تاریخیش و در رابطه با رشد نیروهای موده است بگذراند + این مراحل در واقع مراحل تغییر و رشد شیوه طبقاتی این طبقه است + در مانیفست کمونیست مارکس و انگلس چگونگی مراحل گوناگون رشد مادی و ذهنی طبقه کارگر و تبدیل آن از توده های پراکنده کارگران به طبقه را توضیح داده اند +"

بعذر م - ر - به بیان مراحل رشد مبارزه طبقه کارگر پرداخته میخوانیم :

"پرسه آگاهی مابین کارگران پرسه ایست که آنان خود در زندگی واقعی باید طی کنند + نه کسانی دیگر مانند روشنفکران برایشان + ... سرمایه دار همواره میگوید شرایط را تحمل کند گسسه در آن حد اکثر بهره کشی از کارگران بخواهد انجام میگیرد + ... ولی در برابر ما - ر - کارگران که خود نتیجه رشد تضادهای ذاتی سیستم است در آنجا که مجبور شود حاضر به عقب نشینی است + ... این مرحله از مبارزه کارگران که محتوای آن مبارزه برای بهبود وضعیت و شرایط کار در دوران

\* حالا بحث وجود حزب نکود که ریشه تاریخی دارد با تمام مارکس و بلوغ جنبش کارگری در ایران در کتابست باید از خود م - ر - پرسید +

میتم سرمایه داری است از نظر تشویق بیرونی است [۱] مجازاً برای مدت ساعت کار در روز نیمه های اجتماعی ۰۰۰ و فتره مجازات هستند که هدفشان فروختن نیروی کار با شرایط خاصتری برای فروشند % آن یعنی کارگران است ۰۰۰ طبقه کارگر بدون گذراندن دوره ای از مجاززه که هدف پلایا سوله مجاززه اش بهیچ وجه شرایط فروش نیروی کار است نمیتواند وارد مرحله بعدی که مجاززه آگاهانه از روی برنامه برای از بین بردن خود و رابطه کارمندی و سرمایه است بشود \*  
ولی این فرآیند همیشه در حد جا بطور یکسان صورت میگیرد و آیا م - در تمام عاقلی را که بر این فرآیند تاثیر میگذارد را در نظر گرفته است؟ باید ساله را در محترم بررسی کرد \*  
اولاً فرآیندی که م - را آورده و در واقع اقتباس از یک بخش شخص مانیست است یک تصویر شتابان از یک فرآیند جهانی است و کارگران

هر کارخانه شخصی یا شرکتی شخص را از مانیسم به پیچیدن همان فرآیند نیستند \* تجربیات مجازرات کارگری در کشورهای پیشرفته و همچنین نظریهها و برنامه های ناشی از آن نمیتواند بخشهای عقب مانده متعلق شده با شرایط ویژه آن کشورها در آمیزد و در شرا - یظ ویژه ای موفق به بررسی جنبشهای کارگری خیلی ناخبر از لحاظ سطح نظامها و شدت رادیکالیسم مجاززه (از جنبشهای کارگری کشورهای پیشرفته بشود \* م - را با این ترفی که فرآیند جهانی اندر ج در ما - نیست را برای کارگران هر کشوری لازم میدانم چگونه میتواند توضیح بدهد که طبقه کارگر روسیه که مجازرات اقتصادی روز بروز اش خیلی از طبقه کارگر اروپا عقب تر بود یا کاهان و بدون مجازرات خیلی طو - لانی و نهاد اقتصادی برای بهبود شرایط کار آورد مجازرات سیاسی گشت و اساساً مجازرات اقتصادی را بد و تولد سیاسی شده و مجلسی زود فرستادها از مجازرات طبقه کارگر اروپا جلو افتاد ( مقصود از لحاظ شیوه مجاززه و تلاشهای سیاسی مجاززه است [۱] )

طاعت این پدیده ، که طبقه کارگر روسیه را قادر ساخت قبل از شروع انقلاب در اروپا دیدگاه تئوری پرولتاریا را در روسیه برقرار کند و در واقع شالوده استراتژی انقلابی بلشویکها بود را خاصانه ایرانی م - در اعتقاد در مانیسم کمونیست یا در نامه انگلس به ارست بلوخ پیدا کرد \* بحث آنها باید دقیقاً در پژوهشهای انکشاف جامعه روسیه جستجو کرد \* آنهاست که مانند م - در خط مشی و برنامه خود را نه بر اساس پژوهش بلکه بر اساس کلیات مارکسزم قرار دادند - یعنی خشکیها در لحظات حساس انقلاب از مریز طبقاتی گذشتند و بسه شد انقلاب پیوستند \*

رشد جهش وار و فتوح آمیز سرمایه داری در روسیه که نه بر اساس رشد ارگانیک صنعت بلکه بر اساس وارد کردن یکپارچه کارخانه های حاضر و آماده صورت گرفت - و مرکز کارگران در کارخانه های عظیم با مواجش صبح همراه یا خفگان یک دولت مستبد فئودالی ، ضعف کم و ایدئولوژیک بورژوازی و در نتیجه آلوده شدن کارگران به ایدئولوژی آن استثمار و چندان کارگران ناشی از همین ضعف لهاز در من توئید ) ( افزون بر آن استثمار سرمایه اروپائی ، معالجه شرایط ویژه دیگری که بعداً خواهیم آورد یا بحث شدیم که اهمیات سیاسی که در اروپای غربی و اقیانوسیه بود در روسیه - از همان ابتدا یکی از اصلی ترین مسائل مجاززه گشتند \* بدون در نظر گرفتن این شرایط ویژه بررسی جنبش کارگری در روسیه و وظایفی که آن جنبش بر علیه انقلاب - یون مارکسیست میگذاشت یک مشت کلی گویی بی محتوا و بپرد نشو باقی مینماند \* آنچه ملاک صل است پژوهشها است \*

حالا اگر م - واقعاً میخواهد وظایف مارکسیستها در شرایط کنونی را تعیین کند و عمل دارد این وظایف جدی تلقی شود باید انقلابی بخت خود را بر اساس بررسی پژوهشهای جامعه اش قرار دهد نه صرفاً روی این اصل حقی که "جنبش کارگری در ایران هنوز به مرحله بلوغ نرسیده" و "قدرتی کلی باقی" \* ولی م - در حینک دقیقاً نکته تریه آن را که به پژوهشهای ایران مربوط میشود در انتقادش از قلم انداخته و آن اینکه در ایران نه تنها جنبش کارگری واقعاً هنوز شروع نمیشود بلکه کارگران اصلاً توجه آشنائی به آموزش کمونیست ها نشان نمی - دهند \* حالا م - بر اساس تئوری که در مورد رشد جنبش کارگری در بالا داده این ساله را چگونه توضیح میدهد که جنبش کارگری در ایران هنوز به معنی واقعی چنی شروع هم نشده ؟ آیا طاعت جوان بودن طبقه کارگر و ریشه باقی است ؟ میدانم که سابقه طبقه کارگر ایران

و مجازراتش از طبقه کارگر روسیه ۱۹۰۰ خونی بیشتر است \* مصید \* نسبی کارگران ( و در بسیاری رشته ها حتی تعداد مطلق آن ) و تمرکز آنان در کارخانه های بزرگ نیز در ایران از روسیه سالهای ۱۸۸۰ - ۱۹۰۰ خیلی بیشتر است \* پس چگونه است که طبقه کارگر ایران با قول خود م - در حقی وارد ابتدائی ترین فرم مجاززه هم نشده است ؟ علت را باید در پژوهشها جست \*

این ساله را بهمان در جزئیاتش خذکر شده اگر چه آشپور که باید ریشه های آنرا بشکافیم ( نظری وجود مطلقها در مریز کارگران را نمیتوان چندان جدی گرفت و حتی اگر درست باشد باید بعنوان یک مارکسیست برای مقابله صحیح با آن برای ریشه اجتماعی قائلش شویم و آنها را پیدا کنیم ) \* ولی م - در اصولاً بهیچ وجه چنین ساله ای معتقد نیست و فکر میکند که جنبش کارگری در ایران هم دقیقاً مانند جنبش در غرب شروع بر شد تدبیرش خواهد کرد \* بقول این یمن :  
آنسکه که نداند و نداند که نداند \* ۰۰۰

در واقع م - در که مجاززه مسلحانه را نوی فرقه تران غسوره - ی پرولتاریا میدانند و با استناد به مانیسم کمونیست صفتی گری را پند مید - هد آیا خودش مانیست را با دقت آنچنان مطالعه کرده است ؟ در مانیسم کمونیست یکی از عوامل مهم رشد جنبش کارگری در اروپا ( کسه م - در فرآیندش را ذکر میکند بدون اینکه به ظل و مواجش برودارد ) چنین آمده است \*

"بهره منتهی تعداد بین طبقات جامعه" قدم از بسیاری لحاظ چنان انکشاف پرولتاریا را ارتقا میدهد \* پرولتاریا در کور مجاززه دالین است نسبت با اشرافیت و بعدها با آن بخشهایی از خود بورژوازی که طبقات معشان با رشد صنعت در تضاد است و همواره با پرولتاریا کشورهای دیگر \* در تمام این مجازرات پرولتاریا مجبور میشود که دست بدامن پرولتاریا شود - از او تقاضای کمک کند و بهای تریب او را وارد آستانه مجازرات سیاسی کند \* بنابراین خود بورژوازی حاضر تریب سیاسی و عیبی خود پرولتاریا را در اختیار آن میگذارد - بمعنای دیگر - پرولتاریا سلطنتهای لازم را برای مجاززه با پرولتاریا در اختیار پرولتاریا میدهد \* ( مانیسم کمونیست )

در واقع بهیچ وجه نمیتوان رشد جنبش کارگری در اروپا را خارج از محتوای رشد و انکشاف مجازرات دیکراتیک که پرولتاریا در روسیه بود و در دوران انقلابهای پرولتاریا دیکراتیک گلیتیک باوج خود رسید و بعد از آنجا تا دوران سلطه پرولتاریا انحصاری یعنی تا پایان دو - ران فرود آمد و سلطه بین الطلح دو ادا م - پیدا کرد ، مطالعه کرد و در رابطه ارگانیک با این مجازرات بود که جنبش کارگری پله پله قدم به پیش گذارد \* مارکس بعدها این مفهوم را در کاپیتال بیشتر بسط داد و ما در سوسه گها از فرم ملموس تاثیر مجازرات متقابل طبقات پرولتاریا و مالد ( مدتها بعد از انقلاب پرولتاریا دیکراتیک ابر جنبش کارگری و رشد چارتریم در انگلستان را در اینجا ملاحظه \*

"بعلاوه هر چه قدر هم که شخص صنعتگران مایل بودسد کسه شهوت نفسی خود برای خود را آزادانه پروراز دهند - رهبران سیا - سی صنعتگران دست تغییر چهره و تغییر لحن صحبت با کارگران را صادر کردند \* آنها وارد مجاززه برای پس گرفتن قانون فسادت شده بودند و برای پروری یک کارگران اصحاب داشتند \* بنا بر این با آنها وعده دادند که نه تنها اندازه قرصه نان را دو برابر خواهند کرد بلکه قانون ده ساعت کار را هم به مجلس خواهند برد \*

( سرمایه جلد ۱ فصل ۱۰ بخش ۱ )  
این در واقع رشد قانون کارخانه های سال ۱۸۴۴ بود \* حسابا نوبت توری هاست که تالی کنند \*

" از طرف دیگر در همان سال ( ۱۸۴۶ ) جنبش چارلیست و آلالین - گری برای ۱۰ ساعت کار باوج خود رسید \* آنها توریها را که برای انتقام له له میزدند متحد خود یافتند \* طریق مخالفت فائادیه ( توری کوانه ) طرفداران جمعیت تجارت آزاد قانون ده ساعت کار که آنقدر برای آن مجاززه شده بود بداخل مجلس رفت \* " ( همانجا )

پس روشن است چگونه جنبش کارگری با تکیه بر تعداد های موجود طبقاتی و حتی یکم آنها توانست رشد تدبیرش خود را تعیین کند و بیستم که م - در نه تنها یک عامل مهم در تطو آگاهی و مجاززه طبقاتی

و در عصر نروجه پدید آمدن دیوانی نوی مجتوی و همین این تصور را هم  
مکتشف کرده است. - انکشاف آگاهی و مبارزه طبقه کارگر که م - م - فرا -  
شد ثیرا طوطی وار بر اساس مانیفست بیان میکند در خلاص صوت میگوید .  
فضای حرکت آن شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی جامعه است که  
این تحول در آن صورت میگیرد . و فرم شخصی انکشاف این مبارزه و  
اینکه آیا بعلمت تانسیل ذخیره شده در آن میخواند از روی برخی  
مراحل میرد یا آنرا بسرعت طی کند یا نه پیش به محیط رشد آن  
دارد . برای دریافت رابطه ارگانیک سیاسی شدن جنبش کارگری و  
در انگلستان و مبارزات سیاسی بیوزاری و بعد چگونگی بهدن جنبش  
کارگری از سیاست بیوزاری بهترین نوشته کتاب انگلس است: شرایط  
زندگی طبقه کارگر در انگلستان . در آنجا انگلس میگوید :

"چارچرم از همان ابتدا جنبشی بود که در میان کارگران رشد  
کرد اگرچه هنوز قاطعانه از خرده بیوزاری رادیکال جدا نشده  
بود . رادیکالیسم کارگران دست اندر دست رادیکالیسم بیوزاری همیشه  
صرفت . چارچرم با هر دویشان بود . آنها هر سال مجمع طی خود را  
مشترکاً برگزار میکردند . توگوش یک حزب بودند . در آنموضع بعلمت  
نومنتیهای مربوط به قانون اصلاحات و رکود کارگامی در سالهای  
۳۹ - ۱۸۳۷ اقتدار پانین خرده بیوزاری در یک حالت خشن و مبارزه  
طلبانه ای بود . و به آگاهیگری پر فشار چارچرمتها با نظری ساده  
چاق میسند ..."

"جنبش مخالفت با قانون جدید ففرا و برای ده ساعت کار در  
رابطه نزدیکی با چارچرم بودند . در تمام جلسات آن دوره اوستنر  
توری خیلی فعال بود و جداها تلاش برای بهبود شرایط اجتماعی کار -  
گران همراه با تلاشهای چارچرمت که در برهانگام اتفاق شده بود تو -  
نوع شدند ."

(انگلس شرایط طبقه کارگر در انگلستان  
چاپ انگلیسی پانتر ص ۵۶ - ۱۲۵)

پس بیانم وقتی که بیوزاری و زینداران برای هدفهای خودشان  
در جنبش کارگری شرکت میکنند و آنرا به مبارزه سیاسی میسند مبارزه  
طبقه کارگر بسهولت سیاسی میسود و رشد میکند و تشکیلات خودش را  
میازد .

ولی این تشکیلات سیاسی آب و رنگ بیوزاری خواستند  
داشت . ولی در شرایطی مانند روسیه که بیوزاری و ففودالیزم با  
آنکه در تضاد آشکارا با هم هستند و مبارزه مخالفت آنها نه تنها تا  
حدی آسفر سیاسی در میثت بوجود میاود بلکه خود تابع سرکوب  
آنیانی طبقه کارگر است . ولی در همین حال بعلمت ضعف درویشان  
هر دو در مخالفت طبقه کارگر خمدند در چنین صورتی بعلمت عواملی  
که در بالا ذکر کردیم : جنبش کارگری حالت جهش وار بخود میگیرد و  
بعنازوه آب و رنگ بیوزاری را هم که بریکسگی اش بر همه آشکار شده  
کنار میگذارد . و اگر بعلمت شرایط مخالفت نیواند تشکیلات اقتصادی و  
مغلی وسیع بسازد برکن تشکیلات مغلی - سیاسی پانتری را بوجود  
میآورد .

حالا برای فهم چگونگی رشد جنبش کارگری در ایران باید ایمن  
جنبش را در ففودال منجوی اجتماعش گذاشت محیط و بازار آنرا  
شناخت . نه اینکه مثل م - م - طبقه کارگر را مجرد ابعیت یک مغلقه  
مغلی در نظر گرفت که در دیهای اندیشه و بنا بر قوانین و منطق دروین  
خودش از " طبقه در خود " به کلیه برای خود " انکشاف پیدا  
میکند .

واضح است م - م - رانگان دارد که بیوزاری ایران دیگر از عهده  
هیچ نوع مبارزه سیاسی برنماید . در چنین شرایطی این عامل صده  
لیبارزات دیکرابع بیوزاری در رشد و سیاسی شدن طبقه کارگر وجود  
ندارد . و همین عامل باعث سلطه بیش از ۵۰ سال دیکتاتورسی سیاه و  
بدین مبارزه (یا استثناء) دوران جنگ (در کشور طامت و همین شیراط  
امکان خرد کردن هر نوع جنبش خود انگیزه طبقه کارگر را در نقطه  
پراهم آورد . این خلاصا چه میخواند بر کند ؟ این کمبود و خفای  
مبارزه سیاسی از یکطرف و اتحاد محکم طبقه چاکه در سرکوب بی مهابای  
جنبش کارگری را چه میخواند بر کند ؟ از کجا باید شروع کرد ؟  
حاد بودن ساله ستم سیاسی و مبارزه سیاسی در ایران (که خلا  
بجود گارد دانشگاه مشروط گردن اسپهتسی بعضی از قبول شدگان  
دانشگاه به یزید آنها به ارتش و جیره و غیره اساسی کردن طبقه  
کارگر را در شرایط فعلی خیلی مهتر از دامن زدن بمبارزات اقتصادی

آن میکند . البته اهمیت آنرا نباید از نظر دور داشت ولی همین  
مبارزات اقتصادی هم در بد و شروع مستغما با هم برخورد میکنند و  
سیاسی میشوند . اصولا بسیاری مسائل سیاسی طبقه کارگر  
میخواند . حول آنها مبارزه کند بهد مستغلی با مسائل اقتصادی او  
ندارد . ولی ستم سیاسی برخلاف فشار اقتصادی و سختی شرایط  
کار که فشار بر طبقه کارگر بیوزاری شدید است . نه تنها بر طبقه  
کارگر بلکه بر اقتدار سیاسی از خرده بیوزاری و لنین پرولتاریا (که  
تجدادشان در کشورهای مثل ایران خیلی قابل توجه است) و حتی  
بخشهایی از بیوزاری کمبود و بزرگ هم (که البته محققان جدا  
است) وارد میشود . بسیاری از این اقتدار حتی ممکن است آنرا  
شدیدتر از طبقه کارگر احساس کنند (مقصود درک جنبه صرفا سیاسی  
ساله است) و این ستم سیاسی پایه ای میسود برای مبارزه مشترک  
(یعنی دقیقتر این کلمه در طول بحث روشنتر خواهد شد) آنها .  
همانطور که در دوران رشد کلاسیک بیوزاری مبارزه برای دیکراسی  
بین بیوزاری و کارگران مشترک بود (اگرچه ماهیت تقابلی هتای  
دیکراسی با هم فرق اساسی داشت) . در چنین شرایطی تاریخ  
نشان داده که مبارزات روشنفکران و آن اقتاری که که اگرچه بیشتر  
خرده بیوزاری دارند ولی حاضر به مبارزه سیاسی هستند میخواند  
کنند بهترین به جنبش کارگری میگرد . و در واقع آن نقش را که بیوزاری  
در دوران کلاسیک بازی کرده بود در اینجا و البته در سطحی با -  
لازم و آگاهانه در خدمت طبقه کارگر بازی کند . البته این تشابه را  
نباید مکتانک وار در نظر گرفت چون اینجا برخس آنها نقش مسوری  
و کلیدی را طبقه کارگر بازی میکند و روشنفکران را هم باید متناهی  
عسری (با وجود همه) نهادشان (که از خالص طبقه شان بیرونه اند  
بمساب آورد .

م - م - بعد از آنکه حرکت طبقه کارگر را از طبقه در خود  
به " طبقه برای خود " نشان داد در مورد سازمانهای لازم برای پیشبرد  
این حرکت میسند :

" البته در هر مرحله از مبارزه سازمانهای لازم و مناسب بنا آید  
مرحله از مبارزه نیز ایجاد میگردد . ولی نه فعالیت روشنفکران و نه  
حزب بازی آنان بجای پرولتاریا میخواند چانن این حرکت تجسیمی  
- تاریخ پرولتاریا گردد ."

ولی دیدیم که این " حرکت تجسیمی - تاریخی " فقط در مقوم - م -  
بوجود تاریخی پیدا کرده است و در آنجا توگوش جنبش کارگری در هم  
کشور همراه با رشد خود سازمانهای لازم را از درون خود میازد .  
مگر سقوط بین الملل دوم در شرایطی که طبقه کارگر اروپا و مخصوصاً  
آلمان از مبارزات مغلی - سیاسی طولانی گذشته بود . و از تسلط  
نیروی مادی هم از قدرت قابل توجهی برخوردار بود . و شرایط همین  
هم برای در دست گرفتن قدرت رسیده بود . نشان نداد که طبقه  
کارگر اروپا نتوانسته بود تشکیلات لازم و مناسب مبارزه برای ویشگی که  
تاریخ در جلوی پایش گذاشته بود بسازد میاورد ؟ این حرف م - م -  
فقط در محاس جهانی و در رابطه با کل جنبش جهانی طبقه کارگر  
محتوان به بصورت درست طقی کرد . و آن اینکه رشد جنبش کارگری جهانی  
شرایط مادی و ذهنی را (این شرایط فقط در داخل طبقه کارگر  
نیستند و به چارچوب مرزهای طی هم مربوط نمیشوند) . برای ایجاد  
سازمانهای لازم فراهم میکند و آنها را بوجود میاورد . خلاصه فقط شروع  
ایجاد سازمانهای انقلابی طبقه کارگر اروپا را عنوان تانسی بین الملل  
سوم دانست که در رابطه با مرحله شخصی از انقلاب جهانی میسود  
آمد . ولی پیشه فوری آن در انقلاب روسیه بود (که البته از جنبش  
کارگری جهانی جدا نبود) . ولی اگر حرف بالا را در محاس طی و در  
رابطه با جنبش کارگری طی در نظر بگیریم کلاماً فقط از آن میاورد .  
در مورد انقلاب دوم چمن دیدیم که با جنبش ضد امپریالیستی داشت .  
جهان و روشنفکران شروع شد و جنبش کارگری بان بیوست . م - م - قلبی  
از همین روشنفکران . صحت ظاهر انقلاب اکبر نه جنبش کارگری در چنین  
حزب کمونیست را تانسی کردند . چنین که میوزی و رهبری جنبش را در  
دست گرفت . باینترتیب سازمانهایی که روشنفکران و همه مبارزین که  
پیش اجتماعی شان کارگری نیست برای مبارزه سیاسی بوجود میاوردند  
میخواند . در شرایط تاریخی و اجتماعی هیوزای کنک نهادی به جنبش  
کارگری میگردند . و این نقش را نباید از نظر دور داشت .  
نقش روشنفکران رانیکال مستقل از جنبش کارگری را در کت نامیست

جنبش به بهترین وجهی متحد در کوبا ملاحظه کرد. سازمان ABC که از لحاظ ترکیب اجتماعی آرایش خرد بهر آوازه - روشنفکر بود در سال ۱۹۲۰ در ایران دیکتاتوری ماکادو در کوبا تأسیس شد. این سازمان که صرفاً با روش تئوری مستقیم عمل میکرد در مدت کوتاهی موفق با ایجاد یک حالت نیمه جنگ داخلی در کوبا گردید. در چنین شرایطی بود که کارگران نیز طهرام قرار و مدارهای حزب کمونیست با ماکادو دست با هم دادند. این جنبش که ABC تلقی شده ای در آن داشت بالاخره به سقوط ماکادو انجامید. ولی نبودن چشم اندازهای انقلابی صحیح ناشی از نبودن رهبری انقلابی صحیح باعث شد که بعد از مدتی حکومت دیکتاتوری شاهین پیروز گار بماند. جزایات کاسترو نیز از همین گونه بود ولی ابتهاج او چشم انداز روشنفکری از راه حل انقلابی داشت. اصولاً همانطور که در جوامع ارضائی در ایران رشد کلاسها سرمایه - داری جنبش پیروزی و طبقه کارگر با بهای هم پیش میروند. در جوامعی که پیروزی قادر به هیچ مبارزه ای نیست و وجود دیکتاتوری تام مستحکمی را خاد کرده است جنبش کارگران و روشنفکران رادیکال با بهای هم رشد میکند و در هم عاجز و بر یکدیگر تأثیر میگذارد و دوسی بیشتر و بیشتر عملت اولی را بخود جلبد. چون خرده پیروزی از آنجا که طبقه مستقلی در جامعه نیست (نقش مستقلی در تولید ندارد) مبارزه مستقل هم نمیتواند بکند و در تحلیل نهائی با دنباله روی پیروزی خواهد شد. یا طبقه کارگر در شرایطی که پیروزی هیچ مبارزه ای نکند. بخش مبارزان ناچاراً همگام با طبقه کارگر خواهد شد. وجه سیاسی کردن آن کس خواهد کرد.

در اینجا به ارضائی فقط دیگری از مبارزه سرمایه که در انتهای مخالف - سر قرار دارد و آن نظری است که با دریافت حاد بودن شدید ساله سیاسی در ایران و اهمیت فوق العاده مسائل سیاسی در آموزش بافتاری و آگاهشگری این مسائل را در یک شمار "محوری" و "استراتژیک" یعنی سرنگونی دیکتاتوری فردی خلاصه میکند. این دیدگاه یعنی که نوزده بهین مبلغ آنست همانطور که دیدیم از یک نوع کاربرد مفهوم یا در هوای تضاد شده نتیجه شده و نتیجه منطقی آن را در مناسبات قبل نشان دادیم و تضاد ما بین ما بین آیدیم - ما - رزه حول یک تضاد شخصی هیچوقت نمیتواند باعث شکل مبارزات وسیع و عظیم بشود. در اجتماع برای هر کسی بنا بر موقعیت اجتماعی هر یک تضاد شخصی بطور ملموس مهم است و یا آن تضاد شخصی بطور ملموس نمیتواند مبارزه کند. برای دانشجویان دانشگاه مهم است و برای کندهای دیگر چیز دیگر. تمام جلوه های تضاد های سیاسی (و اقتصادی) اقتصادی (ارزهم باید برای افشارگری آگاهشگری و سازماندهی مورد استفاده قرار بگیرد. در این عمل واضح است باید تا حد ممکن سر روی تضاد هائی که کارگران با آن دست با هم میهند کتبه گذاشتند و نظریه سیاسی را که هر دو از انحرافات راست گرایانه ای بود -

دند که در جنبش کارگری پیدا شدند - به بالا بررسی کردیم - نتایج آنرا بطور خلاصه بیان میکنم. یکی آنجوست که تکیه را صرفاً بر مبارزات خود انگیزه کارگران بگذارد. مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را مان تقابل میدهد و با بهترین وجهی جنبه سیاسی مبارزه را کاملاً منسوخ میکند. - تکیه این انحراف در پیوستن بین الطل دوم بود که برای تحلیلاً با یقین احزابشان صلاح اهداف سیاسی طبقه کارگر را به زسر در چارچوب قانونیت پیروزی محدود میکردند (فرمهای که خود پیروزی برای رشد نیروهای تولید در آن دوره انقلاب صنعتی و تکنون امپریالیزم مان احتیاج داشت) و هدف نهائی دیکتاتوری پیرونیانیا و سوسیالیزم خلا در مبارزه مطرح نبود و فقط در مواقع جنبشها و میسالیس شب نشینی سوسیالیستی مورد استفاده قرار میگرفت. در مبارزه از آن حرفی در میان نبود. بقول برشتاین تلویزیون بدنام آنا زگر رهبریم: "جنبش همه چیز است هدف نهائی هیچ چیز".

انحراف دوم سیاست را از مبارزه طبقاتی جدا میکند. کالیفها سیاست را تبدیل یک سری کالیف مطلق میکند که گویا ما میباشان هیچ ربطی به شدت و ضعف و ماهیت مبارزه طبقاتی ندارد و صرفاً "مرحله انقلابی آنها را تمام و کمال تعیین میکند. برای رسیدن باین هدفها ما همه کسانی که بنا بر "تئوری" انقلاب مرحله ای (یا "تئوری" تضاد) در این انقلاب شرکت دارند وحدت میکنند و مبارزات طبقاتی را فدای این وحدت میسازند. - تکیه این انحراف در انحطاط بین الطل

سوم نفی شده است. یعنی در آنکه پیروزی استالیانیستی در شوروی برای رسیدن به هدفهای سیاسی ادبیاتیک محدود بود. اینست که "دفاع از ساختمان سوسیالیسم" این هدفهای سیاسی را هدفهای طبقه کارگر نامود کرد. بقول ترو츠키: "بنا به تفسیر کمترین [استالیانیستی - م] دفاع از اتحاد جماهیر شوروی" مانند "مبارزه با فاشیسم" دیرین بر اساس طرز سیاست طبقاتی مستقل بنا شده است. پیرونیانیا - در شرایط مختلف محلل مختلف ولی همواره - به یک تئوری فرضی در اردوگاه بخشش از پیروزی بر طبقه اردوگاه بخشش دیگر تبدیل شده است. (ترو츠키 در دفاع از مارکسیزم باشتایندر ۱۹۷۲ ص ۱۱۶)

با بهترین وجهی و طبقه کارگر تحت رهبری حزب کمونیست مبارزه برای رسیدن باین هدفهای پیرونیانیا شد. این استراتژی در عمل یعنی غلبه کردن مبارزه طبقاتی برای رسیدن یک سری هدفهای محدود سیاسی. در کشورهای عقب مانده حفظ انقلاب با پیروزی "ملی" و در کشورهای پیشرفته انقلاب با پیروزی "لاکراسه" یا تلاش جهت داشتن کمونیستها در کابینه (هدف بی حاصلی که بناظر آن تا بحال چنانچه جنبش کارگری صدمه دیده و ضعیف است) یا دفاع از حکومت انتزاعی چه یا جنبه خلقی وغیره (بطور کلی استراتژی سوسیالیسم از طریق پیرونیانیا)

در مقابل این دو انحراف ذکر کردیم که لزوم رهبری سیاسی برای طبقه کارگر بغیر از ارتقا و آگاه فر ساختن مبارزات خود انگیزه طبقه کارگر دفاع از رهبری مبارزات خود انگیزه نیست که در جهت هدفهای سیاسی ای است که آنها را از خود مبارزات خود انگیزه سرزد چشمه نمگیرند ولی از طرف دیگر مبارزه کارگران در موقعیت آنها نقش اساسی دارد و برای اینکار باید فهمید که در هر مرحله ای و در مورد هر کالیف انقلابی طبقه کارگر هدفهای ویژه خودش را دارد و شدت و ضعف مبارزه طبقه کارگر در ماهیت انجام این کالیف تعیینگر اساسی میدهد. افزون بر اینکه بنا بر تئوری انقلاب دایم (کسده یک تئوری علمی برترین تاریخ و نشان دهنده روند عینی است. وجه سرآمدندگاش برای تعیین استراتژی) مبارزه مستقل طبقه کارگر در ماهیت این کالیف و ماهیت خود انقلاب تغییر کنی بوجود میآورد و هم آن راه پیروزی شد انقلاب را مسوار میکند.

همانطور که گفتیم این تفاوت در تمام کالیف و مراحل و استراتژی و تاکتیکهای جنبش انقلابی ظاهر میشود. - تلاقی نمونه گهسای آن در مورد استراتژی مبارزه مسلحانه در کشور خودمان است. - تفاوت بین برداشت پیرونیانیا از مبارزه مسلحانه و برداشت خرده پیرونیانیا از آن بود که باعث بوجود آمدن تحولات اخیر در سازمان مجاهدین خلق شد. خود مجاهدین در این مورد میگویند: "در واقع هر از عناصر بسیار معدودی از این قبیل روشنفکران ... که میتوانند بندهای طبقاتی را پاره کرده و به تمامه در هدفهای اساسی سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل شود. بقیه آنها گسده اکثریت عظیمی را تشکیل میدهند. تنها در حدود درخواستهای در کراسه یک پیش خواهند آمد. ... و بدین ترتیب بهر زمان تا استراتژیس قهر شد انقلابی دشمن یا این نیروها صفوف جنبش را ترک خواهند کرد و با آنها واداره میروند درین معنی از تعالیمات محدود و انحرافی خواهند نمود".

(بمیان اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران ص ۳۳ - ۳۴ تا کتید از ماست) ولی برعکس این نظریه تشریح نوزده بهیما که از دیدگاه استالیانیستی خالص حرکت میکند (ایزادی در محدود بودن خواستههای روشنفکران به خواستههای دیکراسه تعیینند چنان معتقد است که اصولاً خواستههای مرحله فعلی انقلاب ما همان خواستههای دیکراسه هستند و تمام نیروهای دیکراسه (روشنفکران که دیگر جای خود دارد) بایند

تالیته عوامل دیگری نیز در پیروزی کاسترو مؤثر بود که اینجا جای بحثشان نیست. مارکسیست شدن سازمان مجاهدین خلق بنظر من محصول در این جهت است.

قول می‌نویسد: «مصلحت برای منتهی به آن می‌باشد که منتهی به آن می‌باشد»  
 همان‌طور که در مقاله اول دیکتاتوری گفته شد و آن بخش از سیستم است  
 دیکتاتوری از لحاظ نزدیک دارند. برای تحقق این خواسته‌های ذکر شده  
 تحت شعار سرنگونی دیکتاتوری فردی شاه چند شود.  
 ولی برآیند صحیح از مبارزه مسلحانه باید آنرا در رابطه  
 مستقیم با مبارزات طبقاتی طبقه کارگر ببیند. وظایف آنرا بر اساس  
 وارد کردن آگاهی سیاسی (به معنای سوسیالیستی آن) ایمان جمعی  
 خود بخود برای کارگری ارتقاء شکل این مبارزه خود به خودی تا سطح  
 یک مبارزه همه جانبه سیاسی - نظامی طبقه دستگیر حاکمه تا  
 باید کردن ماضی سیاسی - نظامی سیستم بورژوازی و استقرار  
 حاکمیت پروлетاریا میبندد.  
 ولی این اقتضای که نوزده بهمن را در مورد یک ساله مشخص  
 جنبش ما یعنی مبارزه مسلحانه اینطور مشخص کرده و بعینت سلسله  
 استالینیزم تمام تاریخ شناخت ما از کلیه مسائل جنبش انقلابی را

بر کرده و نقش انقلابی مستقل طبقه کارگر که اصلاً در این جان گس  
 شده است. گاهی به ادبیات انقلابی ما قبل از آغاز مبارزه مسلحانه  
 این را کاملاً روشن میکند. از کودتای ۲۸ مرداد با این طرف بحث از همه  
 چیز در میان انقلابیون ایران مطرح بوده (از ضمن مرحله انقلاب  
 و تأیید مرحله ای نقش انقلابی بورژوازی طی تعین خلق و ضد خلق  
 و تضاد عده و اساسی گرفته تا دلگهای نامربوط دیگری مانند چوکشی  
 مبارزه شهرها از طریق دهات غیره) آنچه نفوذ کمونیست‌ها در آن  
 بورژوازی مبارزه طبقاتی در ایران و راه نفوذ کمونیست‌ها در آن  
 هیچکدام از برنامه حزب طبقه کارگر "هایی که نوشته شده بر بنیاد  
 مبارزه طبقاتی نبوده که هیچ" اصولاً مشخص از آن بیان نیاموده.  
 باید ترتیب ببینیم که استالینیزم که سرچشمه این انحرافات است هم  
 اکنون و اساساً ایده طولیک بزرگی در راه جنبش ماست. ملاحظاتی  
 شدنش اجتناب ناپذیر است.

**توضیحات و حاشیه‌ها**

- ۱- برای بررسی مختصر ولی روشن و جامع دلالت و چوکشی این اصطلاح  
 به مقاله م- روساله استالین- در کنگره شانزدهم رجوع کنید.
- ۲- در سال ۱۹۱۹ وقتی که موج سیاسی جدید شروع می‌شود جهان کسرد  
 کویسنگ (ارگان سیاسی بورژوازی نامیوسالیست در انقلاب ۱۹۱۱) به  
 ناخواندگی کامل دچار شده بود. جناح راست آن که شامل روشنفکران بور-  
 ژوازی مسافه کار و برخی زاهدان بود کاملاً تبدیل به آنت دست حال  
 نظامی امپریالیست‌ها شده بود. در حالیکه جناح چپ آن به رهبری  
 دکتر سولتاتسین پیچیده و بدون موفقیت سعی میکرد از تضاد پسین  
 این حال نظامی بفرق انقلاب بهره برداری کند.
- ۳- خیلی جالب است که استالین بعد از شکست تروتسک‌ها اینکها می  
 دست از این سیاست برداشت و بحزب کمونیست نصیحت کرد که حاله  
 قد انقلابی بودن چنان‌کای چک مسلم شده و با جناح چپ کویسنگ  
 ائتلاف کنند. لکن البته نتایجش از ائتلاف اولی کفایت با اثر بود.
- بعد از این شکست نه تنها از باز کردن هر دو بحث دست برداشتن  
 انقلاب و درسهای آن جلوگیری شد بلکه بحث در مورد هر چه که به  
 نویسنده این مقاله مربوط میشد ضد انقلابی تشخیص داده شد. از  
 آن جمله بود ساله شیوه تولید آسمانی که قبول آن (که اتفاقاً نظام  
 لیمو در پاره اش در همان دوران در آنگادس روسیه آغاز شده بود)  
 بدجوری با تئوری استالین در مورد "تولید المزم چمن" تضاد میکرد.  
 مبارزه با تئوری شیوه تولید آسمانی بالاخره منجر به تشکیل کنفرانس  
 در فروردین سال ۱۹۲۱ در شهر لنینگراد گردید که از شرکت طرفداران  
 شیوه تولیدی آسمانی در آن جلوگیری شد و کنفرانس تصمیم گرفت که  
 خط سیر کلیهٔ جوامع بشری سیاست شامل درونهای پرده داری فلو-  
 دالیزم و سرمایه داری بوده باشد.
- ۴- شرح مفصلی از استراتژی حزب کمونیست هنگام در این دوره در  
 کنگره شانزدهم آمده.
- ۵- مائوسه توگ "مسائل جاری تاکتیک و جبهه واحد شد زاپنی"  
 مشخصات جلد ۲
- ۶- وبعلاوه حزب کمونیست چین بعد از دست گرفتن قدرت و  
 جمع بندی تجربیات انقلاب باین نتیجه رسید که انقلابیست کمرانیک نهون  
 در واقع تدارک لازم برای انقلاب سوسیالیستی بود. و انقلاب سوسیا-  
 لیستی برآیند آن است. و باین ترتیب تئوری انقلاب لا منقطع را که بیان  
 ناقص از تئوری انقلاب مداوم است فرموله کرد. پس میبینیم که در جنگ  
 شد زاپنی استراتژی حزب کمونیست در عمل اگرچه بطور ناگهائسه و  
 باعث انقلاب سوسیالیستی بود.
- ۷- از همین قرار است تضاد "معروضی که دولت چین بعد ها فرموله  
 کرد یعنی تضاد خلفای جهان سوم با امپریالیزم که نتایج آن مساعلا  
 ارضایی بود. و آنهاست که معتقدند تضاد عده در ایران تضاد  
 بین خلق و امپریالیزم است باید درسهای انقلاب دوم چین را با دقت  
 بیشتری مورد مطالعه قرار دهند.
- ۸- اصولاً در بعضی موارد در نوشته های مائو کلمات "تضاد" و "لشون"  
 مترادف یکدیگر بوده شده اند. حتی وقتی که مائو در مورد محفلاتی

- ها به چمن میگوید در این شرایط تضاد عده تضاد با امپریالیزم زاپنی  
 است تنها معنی درست این جمله میتواند این باشد که در شرایط  
 موجود دشمن عده امپریالیزم زاپنی است. در واقع این تشابه منسرا  
 یاد مقاله ای میاندازد که یکی از روزنامه نگاران دست راستی فرانسوی  
 در جایی نوشته بود. در این مقاله نویسنده بورژوا بنا بر سنت  
 دیرینه سیاستمداران بورژوا (که استفاده از امپریالیزم منقسمه اقلیدی  
 برای تحلیل مسائل سیاسی است) سیاست جهان را به طلیش تشبیه  
 کرده بود که در سه قطب آن آمریکا روسیه و چین قرار دارند که هر  
 سه با هم در تضادند. نویسنده بورژوا برای تحلیل از روابط متقابل  
 اینها (که بنا بر او معادل با تحلیل از کل سیاست جهانی است)  
 ادعا کرده بود که هیچوقت چیزی بنام جنگ در دو جبهه وجود ندارد  
 و بنابراین برای هر یک از این سه قدرت یک دشمن عده وجود دارد  
 که البته همراه با زمان می‌تواند تغییر کند. و هر نیرو بنا بر آنسکه  
 دشمن عده اش که باشد میباید با نیروی دیگری درگیره درگیره متقابل برسد.  
 حالا این مفهوم نظریاتی بورژوا را با تقسیم جهان به دو ابرقدرت و  
 جهان سوم وبعلاوه این ادعا که از آنجا که امپریالیزم آمریکا علیه  
 امپریالیزم برنده و "سوشال امپریالیزم" با آمریکا به توانایی رسید  
 متوازن در مقابل "سوشال امپریالیزم" با آمریکا به توانایی رسید  
 مائوسه کند تا بفهمد که در عمل حاشیه تئوری تضاد مائو چیزی  
 از این تحلیل مبتذل بورژوا جلوتر نرود.
- ۱۰- در اینمورد بد نیست یاد بیاوریم که در اواخر اوت ۱۹۱۷ در  
 روسیه در هنگام جوش مبارزه بر طبقه کوریلوکه جنواست با برقراری  
 دیکتاتوری نظامی در روسیه راه حلی برای بورژوازی روسیه بدیده  
 و در همان هنگام که کرسیک و سایر وزرای لیبرال حکومت بنا بر پیشنهاد  
 موقت فیهاد خرید کردن کوریلورا بلند کرده بودند بششکها به کار-  
 گران اخطار دادند که حکومت سوفت نیون و جیون است و فقط شوراها  
 کارگری میتوانند کوریلورا شکست بدهند. همین در نامه ای به کجته  
 مرکزی حزب به آنهاست که صحبت از "دفاع از وطن و پیشه‌های از  
 حکومت سوفت نگرددند خندید و گفت "ما با کوریلو می‌جنگیم و شوا می‌جیم  
 جنگید. حتی همانطور که سربازان کرسیک می‌جنگند. ولی ما از کر-  
 نسکی پیشه‌های نمکیم" بر کس فقط ضعف‌هایش را افشا می‌کنیم.  
 یعنی برای همین داشتن دشمن مشترک با بورژوازی لیبرال چه  
 این دشمن فاشدیم باشد چه خونی نظامی پایه ای برای می‌جیم  
 مشترک بسخت با او نیست.
- ۹- دلیل آنکه چرا نوزده بهمن مفهوم تضاد مائو را تصدیق کرده  
 کاملاً روشن است. همانطور که دیدیم بر اساس مفهوم مائو اگر تضادی  
 تضاد عده باشد تمام افرادی که با طبقه کارگر در یک طرف تضاد قرار  
 دارند میتوانند برای حل آن تضاد متحد شوند. ولی اگر اینرا قبول  
 کنیم بنا بر مفهوم نوزده بهمن از تضاد عده جامعه ما تمام افرادی که  
 با دیکتاتوری تضاد دارند از جمله بخشی از بورژوازی کمراد را باید با  
 هم متحد شوند. ولی همین در همان چیزی است که نوزده بهمن میخواهد  
 در لفاظیه و نه طناً استنتاج کند. در نتیجه مسیر شده حتی مفهوم  
 بقده در صفحه ۹۵